

نشریه الکترونیکی نو قلم
سال دوم / شماره ششم

نشریه‌ی علمی - دینی نو قلم

ویژه‌ی حوزه‌های علمیه‌ی استان اصفهان

سال دوم شماره ششم
زیر نظر شورای سردبیری

ویراستار: مهدی حافظی

تهیه و نشر:

مرکز مطالعات اسلامی اصفهان وابسته به پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم شعبه‌ی اصفهان

مرکز مطالعات اسلامی، نشریه‌ی الکترونیکی نو قلم

سال دوم / شماره ششم

پست الکترونیکی:

noghalam۲۴@yahoo.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

تبيين و ترویج معارف و آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام و تعمیق ایمان و باور دینی در زمره‌ی مهم‌ترین مأموریت‌های نهاد پر برکت دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم بوده است. انجام این مأموریت از یک سو به منابع انسانی خلاق و دانشور متکی است؛ دانشورانی که در بستر علمی و معنوی حوزه‌های علمیه پرورش یافته و توانمندی‌های لازم برای ارایه‌ی روشمند معارف غنی اسلام را کسب کرده باشند، و از دیگر سو، نیازمند قالب‌ها و بسترها، یا به تعبیر دیگر حامل‌ها و رسانه‌هایی است که نقش واسط را در مخاطبت با علاقه‌مندان این معارف ایفا نمایند و پیام ارایه شده توسط حوزویان و مبلغان را در قالب و شکلی مناسب به دست آنان برسانند.

مرکز مطالعات اسلامی اصفهان در پیشینه‌ی فعالیت‌های خویش به هر دو محور پیش گفته اهتمام ویژه‌ای داشته که انتشار نشریه‌ی الکترونیکی «نوقلم» از آن جمله است.

«نوقلم» یک نشریه‌ی تخصصی نیست، بلکه یک حامل فرهنگی است که ضمن توجه به محتوا و مضمون مطالب در راستای تبیین و ترویج معارف اهل بیت (علیهم‌السلام)، به ارتقای توانمندی و مهارت طلاب و نویسندگان خود نیز می‌اندیشد و سعی دارد نشریه را به بستری برای کارورزی نوقلمان حوزوی تبدیل نماید. در همین راستا، نوشته‌ها و مطالب دریافتی را به ویرایش محتوایی و ادبی می‌سپارد و نتیجه‌ی اصلاح و ویرایش را نیز در اختیار نویسنده می‌گذارد تا بتواند در یک فرایند تعاملی با متخصصان نقاط قوت و ضعف نوشته‌ی خویش را دریابد و مسیر مهارت‌افزایی را در این میدان خطیر و پراهمیت با اطمینان بیشتری بپیماید.

بی‌تردید، حضور این نشریه در فضای نشرالکترونیک فرصتی مغتنم برای ورود طلاب و فضایی علاقه‌مند به حوزه تبلیغ مکتوب است و می‌تواند در تقویت بنیان‌های پژوهشی و توسعه و ارتقای مهارت‌های نوشتاری آنان مؤثر افتد؛ امری که در دروه‌ی نخست انتشار «نوقلم» تحقق یافته و به حضور تعدادی از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان در حوزه‌ی نشر و تدوین مقاله و ... انجامیده است.

«نوقلم» با حضور و همراهی همدلانه و عالمانه‌ی شما گرامیان چشم‌اندوزی روشن را فراروی خویش می‌بیند.

فریبرز راهدان مفرد

رئیس مرکز مطالعات اسلامی اصفهان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	حق‌مداری و مصلحت‌اندیشی در سیره علوی / ظاهر حبیبی
۲۴	ولایت فقیه در پرتو حکومت اسلامی / سمیه شریفی
۳۸	بررسی تاثیرات دینی فتوحات در دوران خلیفه دوم / سیده لیلا مرتضوی
۷۰	داستان‌هایی از گریستن بر مظلوم‌ترین هویت تاریخ / سید علی موسوی
۸۴	علم از دیدگاه شهید مطهری / رضا مؤذنی

حق‌مداری و مصلحت‌اندیشی در سیره علوی

ظاهر حبیبی*

چکیده

دوران زندگی حضرت علی علیه السلام را می‌توان به چند مرحله تقسیم نمود:
 الف) دوران شکل‌گیری شخصیت آن حضرت (قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله).
 ب) دوران امامت (بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) که خود شامل دو مرحله است:
 ۱- دوران سکوت، ۲- دوران حکومت و زمامداری.
 بخشی از زندگی حضرت را سکوت و مصلحت‌اندیشی او به خود اختصاص داده است، بطوری که در صورت عدم سکوت، برخی خطرات که متوجه جامعه بود عبارت بود از: (۱) تفرقه میان مسلمین، (۲) ارتداد آنان، (۳) آسیب به عترت پیامبر.

* - طلبه حوزه علمیه واحد برادران.

در دوران زمامداری آن حضرت هر چند ایشان با مشکلات و سختی‌ها دست و پنجه نرم می‌کرد اما لحظه‌ای از اجرای حق و عدالت عقب‌نشینی نکرد و تا پای جان در اجرای آن تلاش نمود.

واژه‌های کلیدی

حق، مصلحت، سیره، صلح‌طلبی، وحدت.

مقدمه

بی‌تردید عصر زندگانی حضرت امام علی علیه السلام و سیره آن حضرت از دوره‌های برجسته تاریخ اسلام و سرشار از ارزش‌های دینی است، زیرا در سیره آن حضرت همراه با احیای فرهنگ قرآنی و سنت نبوی، رفع مفساد و تبعیض، تبیین حقوق متقابل حکومت و مردم، اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی و بطور کل حق‌مداری و خیرخواهی نمایان بود.

حضرت علی علیه السلام با وجود اینکه در طول زندگی خود با فراز و فرودهای فراوانی همراه بود اما می‌توان سیره شایسته و آرمانی آن حضرت را که همواره با حق‌طلبی و مصلحت‌جویی همراه بود؛ به عنوان الگویی برجسته برای انسانیت و جامعه بشری تلقی نمود.

نوشتار حاضر بعد از مفهوم‌شناسی واژگان، به بررسی دو ویژگی مهم سیره امیرالمؤمنین علیه السلام که عبارت‌اند از: حق‌محوری و مصلحت‌اندیشی، می‌پردازد. ابتدا زندگانی حضرت را بدو قسمت قبل از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از آن تقسیم نموده و سپس به قسمت دوم پرداخته و آن را نیز به دو دوره، دوره سکوت و دوره زمامداری تقسیم نموده است، در دوره اول حق‌محوری حضرت را در ابعاد مختلف مورد پژوهش قرار داده و در دوره دوم مصلحت و عوامل سکوت به طور اختصار مورد بررسی قرار گرفته است.

مفهوم‌شناسی واژگان

مصلحت: در مجمع‌البحرین آمده است «مصلحت» بمعنای خیر و جمعش مصالح است.^۱ لذا وقتی واژه مصلحت در این مختصر مطرح می‌شود بمعنای انتخاب شایسته و بهتر، منظور است.

سیره: در مفردات راغب آمده است: «سیر» به معنای حرکت و ذهاب است حالا چه حرکت و رفتن با جسم و بدن فزیکمی باشد یا حرکت و جولان فکری و همچنین چه حرکت ارادی و اختیاری باشد یا قهری و غیر ارادی. اما «سیره»، که بر وزن فَعَلَه و جمعش «سیر» است دلالت بر طریقه و نوع حرکت می‌کند چه آن نوع غریزی باشد یا اکتسابی.^۲

پس وقتی صحبت از سیره می‌شود یعنی یک نوع رفتار و یک روش و سبک در رفتار، سیره علوی یعنی یک سبک و تمتد که حضرت علی علیه السلام در عمل و در روش برای مقاصد خودش بکار می‌رود.

حق: واژه «حق» از لحاظ معناشناسی به معنای ثابت، ضد باطل و موافقت است، چنانچه راغب می‌گوید: اصل واژه حق به معنای مطابقت و موافقت و وقوع شیئی در محل خودش است.^۳

پس هر گاه در این نوشتار واژه حق به کار برده می‌شود به همین معناست. دوران زندگانی امیرالمؤمنین را می‌توان به دو دوره قبل از رحلت پیامبر و بعد از رحلت آن حضرت تقسیم نمود. کسانی که با تعالیم اسلامی آشنا هستند می‌دانند که در دوران اول که دوره حساس شکل‌گیری شخصیت و دوره پذیرش تربیتی و

۱- مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲- مفردات راغب، ص ۴۳۳ و مجمع‌البحرین، ج ۳، ص ۳۳۹، واژه سیر.

۳- مفردات فی غریب القرآن، ص ۲۴۶.

روحی ایشان بود، آن حضرت این افتخار را داشت که در خانه رسول خدا ﷺ و تحت تربیت ایشان رشد یابد و رسول خدا ﷺ با تعلیم و تربیت مخصوص خود آن حضرت را پرورش دهد.

در قسمت دوم که مسؤلیت رسمی و اجرایی آن حضرت شروع می‌شود شاهد دو دوره هستیم:

۱- دوران سکوت، ۲- دوران حکومت و زمامداری، ما نیز در این مختصر به ترتیب ابتدا به بخش حق‌مداری در دوران سکوت و مصلحت و سپس به دوران زمامداری آن حضرت می‌پردازیم.

حق و شایسته‌مداری را نمی‌توان از سیره علوی چه در دوره سکوت و یا حکومت و زمامداری قابل انفکاک دانست زیرا حضرت لحظه‌ای در مسیر خویش از حق جدا نشد بلکه چنان ارتباط محکم بین سیره علوی و حق وجود دارد که اساساً حضرت معیار شناخت حق از باطل قرار می‌گیرد چنانکه پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ در این رابطه فرمودند:

«عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثَمَا دَارَ»؛ «علی با حق است و حق با علی ﷺ هر جا که او باشد حق همانجا بر محور او می‌گردد»^۱.

دوران سکوت

پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ حضرت علی ﷺ با آن وضعیت حاکم بر سر دو راهی حساس و سرنوشت‌سازی قرار گرفت: یا می‌بایست به کمک رجال خاندان رسالت و علاقه‌مندان راستین خویش که حکومت خلیفه اول را مشروع و قانونی نمی‌دانستند بپا خیزد و با توسل به قدرت خلافت و حکومت را قبضه کند، و یا آنکه وضع موجود را تحمل کرده

۱- محدثی، جواد، فرهنگ غدیر، ص ۵۶۱.

و در حدود امکان به حل مشکلات مسلمانان و انجام وظایف خود بپردازد. از آنجا که در حوزه رهبران الهی، قدرت و مقام، هدف نیست بلکه هدف چیزی بالاتر و ارجمندتر از حفظ مقام و موقعیت است و وجود رهبری برای این است که به هدف تحقق ببخشد، از این روی اگر روزی رهبر جامعه بر سر دو راهی قرار گرفت و ناگزیر شد که از میان مقام و هدف یکی را برگزیند، باید از مقام رهبری دست بردارد و هدف را مقدمتر از حفظ مقام و موقعیت رهبری خویش بشمارد. علی علیه السلام با چنین وضعی روبرو شده بود، آن حضرت بر اساس مصلحت راه دوم را برگزید. ایشان با ارزیابی اوضاع و احوال جامعه اسلامی به این نتیجه رسید که اگر اصرار به قبضه کردن حکومت و حفظ مقام و موقعیت رهبری خود نماید وضعی پیش می آید که زحمات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خون‌های پاک که در راه این هدف و برای آبیاری نهال اسلام ریخته شده است به هدر می‌رود. امام در خطبه شششنبه از این دو راهی دشوار و حساس و رمز انتخاب راه دوم چنین یاد می‌کند:

«... من ردای خلافت را رها ساختم، و دامن خود را از آن در پیچیدم (و کنار رفتم) در حالی که در این اندیشه فرو رفته بودم که آیا با وضع تنها (بدون یار) پنا خیزم (و حق خود و مردم را بیگیرم) و یا در این محیط پر خفقان و ظلمتی که پدید آورده‌اند، صبر کنم؟ ... عاقبت دیدم برد باری و صبر، به عقل و خرد نزدیکتر است، لذا شکیبایی ورزیدم، ولی به کسی می‌ماندم که خار در چشم و استخوان در گلو دارد، با چشم خود می‌دیدم میراثم را به غارت می‌برند»^۱

از جمله علل و عوامل سکوت آن حضرت موارد زیر می‌باشد:

۱- اجتناب از تفرقه میان مسلمانان

وحدت مسلمین یکی از اهداف اسلام بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اهتمام می‌ورزید و اگر خطری از این ناحیه متوجه اسلام می‌شد با آرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله سازگاری نداشت، از این رو حضرت علی علیه السلام برای حفظ این وحدت و

۱- پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، صص ۶۵-۶۶.

پرهیز از تفرقه مصلحت را بر سکوت دیدند، چنانچه خود به این مطلب اشاره دارند:

«هان ای مردم، آگاه باشید هنگامی که پیامبرگرامی از میان ما رخت بریست لازم بود که کسی با ما درباره حکومتی که او پی ریزی کرد نزاع نکند و به آن چشم طمع ندوزد، زیرا ما وارث و ولیّ و عترت او بودیم. اما برخلاف انتظار، گروهی از قریش به حق ما دست دراز کرده، خلافت را از ما سلب کردند و از آن خود قرار دادند. بخدا سوگند اگر ترس از وقوع شکاف و اختلاف در میان مسلمانان نبود و بیم آن نمی رفت که بار دیگر کفر و بت پرستی به ممالک اسلام باز گردد و اسلام محو و نابود شود وضع ما غیر این بود که مشاهده می کنید»^۱

آقای سبحانی در کتاب فروغ ولایت آورده است:

در همان روزهای سقیفه یکی از بستگان حضرت علی علیه السلام اشعاری را در مدح او می سراید که ترجمه اش چنین است: «من هرگز فکر نمی کردم که رهبری امت را از خاندان هاشم و از امام ابوالحسن سلب کنند.

آیا حضرت علی علیه السلام نخستین کسی نیست که بر قبله شما نماز گزارده؟ آیا داناترین شما به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، او نیست؟
آیا او نزدیک ترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟ آیا کسی نیست که جبرئیل او را در تجهیز پیامبر یاری کرد؟»

هنگامیکه امام علیه السلام از اشعار او آگاه شد کسی را فرستاد که او را از خواندن اشعار خویش باز دارد و فرمود:

«سَلَامَةُ الدِّينِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ غَيْرِهِ» سلامت اسلام از گزند اختلاف، برای ما از هر چیز خوشتر است.^۲

۱- همان، ص ۱۶۷.

۲- سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، ص ۱۷۰.

ابن ابی الحدید می گوید:

اگر امام علیه السلام با وضع جاری در آن زمان پس از گذشت پیامبر بر مسند خلافت تکیه میزد و زمام امور را در دست می گرفت آتشی در درون مخالفان او روشن می شد و انفجارهایی رخ می داد که نتیجه آن جز محو اسلام و نابودی مسلمانان و بازگشت جاهلیت به ممالک اسلامی نبود.^۱

آیت الله مکارم در کتاب «پیام امام امیرالمؤمنین» می گوید: که بر اساس شواهد تاریخی دشمنان اسلام و منافقین رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را به انتظار نشسته بودند و می پنداشتند که با رحلت ایشان وحدت مسلمین از هم پاشیده و میدان برای حرکت ضد انقلابی آنها فراهم شود و در نتیجه راه برای رسیدن به مقاصد شوم شان هموار خواهد گردید. ایشان می نگارد:

«تاریخ به خوبی گواهی می دهد که منافقان و دشمنان اسلام برای رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دقیقه شماری می کردند و بسیاری از آنها معتقد بودند با رحلت آن حضرت یکپارچگی مسلمانان از میان می رود و شرایط برای یک حرکت ضدانقلابی فراهم می آید و قادر خواهند بود اسلام نوپا را در هم بشکنند، در چنین شرایطی اگر علی علیه السلام برای گرفتن حق خویش یا به تعبیر دیگر بازگرداندن مسلمانان به اسلام راستین عصر پیامبر صلی الله علیه و آله قیام می کرد با توجه به تصمیم هایی که برای کنار زدن او از صحنه خلافت از پیش گرفته شده بود به یقین درگیری، روی می داد و صحنه جامعه اسلامی چنان آشفته می شد که راه برای منافقان و دشمنان، جهت رسیدن به نیت سوءشان هموار می گشت.»^۲

۲- خطر مرددان

۱- همان، به نقل از شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۴، خطبه ۳۱۱.

۲- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، پیام امام، ج ۱، ص ۳۳۰.

بعد از رحلت پیامبر ﷺ عده‌ای از قبایل عرب که در سال‌های آخر زندگانی پیامبر اسلام ﷺ را پذیرفته بودند از دین برگشتند و مرتد شدند، این قبایل خطر جدی برای مدینه به حساب می‌آمدند، از این‌رو آن حضرت بخاطر این‌که حکومت مدینه در مقابل آنها منهدم نشود مجبور به سکوت شد، چنانچه خود می‌فرماید:

دست نگهداشتم تا این‌که با چشم خودم دیدم گروهی از اسلام بازگشته‌اند و می‌خواهند دین محمد ﷺ را تضعیف کنند و نابود سازند ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از محروم شدن از خلافت و حکومت بر شما بزرگتر بود.^۱

امام حسن علیه السلام نیز در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

«ما بخاطر اینکه ترسیدیم منافقان و سایر احزاب عرب ضربه‌ای به اسلام وارد کنند از حق مان چشم‌پوشی کردیم»^۲

حتی برخی از انان بعد از رحلت پیامبر ﷺ حرکت‌شان را آغاز کردند اما در مقابل اتحاد و یکپارچگی مسلمین به زانو درآمدند، آیت الله مکارم شیرازی در این باره آورده است:

گروه‌هایی که به نام «اهل ردّه» بعد از رحلت پیامبر ﷺ بلافاصله در برابر حکومت اسلامی قیام کردند و بر اثر یکپارچگی مردم سرکوب شدند، شاهد و گواه روشنی بر این معنی است.^۳

ایشان برای اثبات این موضوع و در باره ترجیح صبر و سکوت امام علیه السلام چنین می‌نگارد:

۱- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، ص ۶۰۱.

۲- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ص ۶۵.

۳- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، پیام امام، ج ۱، ص ۳۳۰.

در بعضی از تعبیرات که در تواریخ معروف اسلام آمده، می‌خوانیم: «لَمَّا تَوَفَّى رسول الله ﷺ ارتدت العرب و اشرايت اليهودية و النصرانية و نجم النفاق و صار المسلمون كالغنم المطيرة في الليلة الشائتية، هنگامی که پیامبر وفات یافت عرب (جاهلی) بازگشت خود را شروع کرد و یهود و نصارا سر برداشتند و منافقان آشکار گشتند و وارد صحنه شدند و مسلمانان همانند رمه بی‌چوپانی بودند که در یک شب سرد و بارانی زمستان، در بیابان، گرفتار شده‌اند». اینها همه از یک سو و از سوی دیگر قیام کردن با نداشتن یار و یاور، پیروزی را بر او مشکل می‌کرد و شاید اگر قیام می‌فرمود بسیاری از ناآگاهان، این قیام را نه برای مسئل مهم الهی، بلکه به خاطر مسائل شخصی تفسیر می‌کردند.^۱

۳- حفظ عترت پیامبر

مسئله‌ی وجود امام در جامعه که باعث بیداری مردم و آگاهی افراد می‌شود یکی دیگر از مصالح اسلام و مد نظر امام علیه السلام بوده است که اگر برای احقاق حق خویش قیام کند، به اهل بیت پیامبر علیهم السلام و امامان بعد از آن حضرت آسیب وارد شده و جامعه مسلمین بدون رهبر و شخص بیدارگر می‌ماند.

باید وجود امام حسن و امام حسین علیهما السلام باشد تا عاشورا بوجود بیاید و نقاب اسلام نمایی را از چهره بنی‌امیه بر دارد و چهره حقیقی آنها را که مجسمه نفاق، دروغ و فریب است به جهانیان بنمایاند. و از طرف دیگر عترت پیامبر علیه السلام وارثان اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و همتای قرآن مجید هستند که هرگونه آسیبی به آنان، نابودی قرآن و اسلام و ضربه جبران ناپذیر بر پیکره اسلام بود. از این رو حضرت با توجه

۱- همان.

به شرایط حال و آینده جهان اسلام، مصلحت سکوت را بر قیام ترجیح دادند، چنانکه فرمود:

«پس اندیشه کردم دیدم در آن هنگام به غیر از اهل بیت علیهم السلام دیگر یاوری ندارم راضی نشدم که آنها کشته شوند.»^۱

در واقع مجموع این عوامل به همان مصلحت اندیشی امام نسبت اسلام و مسلمانان بر می گردد.

همکاری با خلفا برای حفظ اسلام

حضرت علی علیه السلام برای مصالح مسلمین نه تنها دست به قیام مسلحانه نزد بلکه برای حفظ اسلام، در مشورت های سیاسی و مرجع فتوایی با خلفا همکاری می کرد و آنها را از راهنمایی و نظرات خو بهره مند می نمود. چنانچه خلیفه دوم در قضیه فتح ایران و فتح بیت المقدس و تعیین مبدء تاریخ اسلام با مردم و حضرت علی علیه السلام مشورت نمود و از تمام نظرات طرح شده نظر حضرت مورد موافقت و قبول واقع می گردد و همچنین در مسائل و مشکلات دینی و علمی از مقام حضرتش استفاده می کردند.

آیت الله جعفر سبحانی در کتاب فروغ ابدیت تحت عنوان «حضرت علی علیه السلام یگانه مرجع فتوی در عصر خلیفه دوم» می نویسد:

«... خلیفه در مواردی در برابر نصوص، به رأی خود عمل می کرد و در مواردی بر اثر نبودن دلیل، از پیش خود، رأی و نظر می داد، ولی در بسیاری از موارد به باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنان علیه السلام مراجعه می کرد.

امیر المؤمنان علیه السلام به تصریح پیامبر اکرم، گنجینه علوم نبوی بود و وارث احکام الهی، و به آنچه که امت تا روز رستاخیز به آن نیاز داشت عالم بود و در میان امت فردی داناتر از او

۱- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، ص ۷۳.

نبود. از این رو در ده‌ها مورد، که تاریخ به ضبط قسمتی از آن موفق شده است، خلیفه دوم از علوم امام علیه السلام استفاده کرد تا جایی که ورد زبان او این جملات یا مشابه آنها بود:

«عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ «زنان ناتوانند از این که مانند علی علیه السلام بیاورند.» (در جای دیگر خلیفه دوم می‌گوید) «اللَّهُمَّ لَا تُبْقِنِي لِمُعْضِلَةٍ كَيْسَ لَهَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ»؛ «خداوندا مرا در برابر مشکلی قرار مده که علی علیه السلام در آن نباشد.^۱ خلیفه سوم می‌گوید: اگر علی علیه السلام نبود عثمان هلاک شده بود.^۲

بنابراین آن حضرت به گونه‌ای نبوده است که جامعه و مردم را بحال خود رها کرده و خود در گوشه‌ای نشسته باشد بلکه برای مصلحت اسلام از هیچ کاری دریغ نورزیده است.

اما این بدین معنا نیست که حضرت خلافت آنها را به رسمیت شناخته و آنها را تایید کرده باشد بلکه خود را وصی منصوص پیامبر و شایسته‌ترین افراد برای اداره امور جامعه و رهبری می‌دانست، اما هرگاه پای مصالح اسلام و مسلمانان به میان می‌آمد از هر نوع خدمت و کمک بلکه فداکاری و جانبازی دریغ نمی‌داشت و با چهره گشاده به استقبال مشکلات می‌رفت.

چند نکته

اول: مقصود از سکوت حضرت، ترک قیام و دست نبردن به سمت شمشیر است و گرنه حضرت از طرح دعوی خود و مطالبه آن در هر فرصت مناسب خودداری نکرد چنانکه حضرت از این سکوت به تلخی یاد می‌کند و آن را

۱- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ص ۳۰۴.

۲- علامه امینی، القادیر، ج ۱۸، ص ۲۱۴.

جانکاه و مرارت بار می خواند: «وَأَغْضَيْتُ عَلَيَّ الْقَذَى وَشَرَبْتُ عَلَيَّ الشَّجَى وَصَبَرْتُ عَلَيَّ أَخَذَ الْكُظْمِ وَعَلَى امْرِئٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ»^۱

چشم پر از خار و خاشاک را ناچار فرو بستم، و با گلویی که استخوان شکسته در آن گیر کرده بود جام تلخ حوادث را نوشیدم، خشم خویش را فرو خوردم و بر نوشیدن جام تلختر از گیاه حنظل شیکبایی نمودم.

اما بخاطر مصلحت اسلام این تلخی‌ها را تحمل می‌کند و از جفایی که در حقش صورت گرفته است چشم می‌پوشد چنانچه در شورای شش نفری پس از انتخاب عثمان از طرف عبدالرحمن بن عوف فرمود:

«شما خود میدانید من از همه برای خلافت شایسته‌ترم. بخدا سوگند مادامی که کار مسلمین روبه راه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد مخالفتی نخواهم کرد.»^۲

آری سکوت حضرت علی علیه السلام سکوت حساب شده است نه بخاطر اضطرار و بیچارگی برای او آسان بود که قیام کند و حداکثر آن بود که با بچه‌هایش شهید شوند و شهادت آرزوی علی علیه السلام بود چنانچه فرمود:

«وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الْطِفْلِ بِئَدَى أُمِّهِ»؛ «بخدا سوگند پسر ابوطالب مرگ را بیش از پستان مادر دوست دارد.»^۳

دوم: باید دانست که حضرت علی علیه السلام در آن زمان که راه قیام و مبارزه را در پیش می‌گیرد باز هم آغازگر جنگ نیست بلکه بعد از اتمام حجت سعی می‌کند آغازگر جنگ و نبرد نباشد بلکه همواره جنگ و نبرد از طرف مقابل شروع می‌گردید. جرج جرداق اساس نظریه علی علیه السلام را در مورد جنگ چنین می‌نگارد:

۱- دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، ص ۷۳.

۲- همان، ص ۱۲۳.

۳- همان، خ ۵، ص ۵۱.

علی علیه السلام تا آنجا جنگ را محکوم و تقبیح می کرد که حتی از تنگ‌ترین و محدودترین راه‌های آن نهی می کرد و می فرمود:

«هرگز کسی را به مبارزه نخوانید. حضرت نخستین چیزی را که در اخلاق مردم بد می‌شمارد و آن را سرزنش می‌کند تمایل به آشوب و خون‌ریزی است و از کارهای دنیا در نظر وی چیزی زشت‌تر از جنگ نبود و آنگه که بدی‌های دنیا را می‌گوید می‌فرماید: دنیا خانه جنگ و چپاول و غارتگری است.»^۱
سپس می‌نویسد:

«البته این تنفر شدید از جنگ و دعوت به صلح به آن معنی نیست که در هر صورت باید تسلیم شد و خاضع گردید و این موضوع هرگز به معنای فرار از مسئولیت و آزاد گذاشتن تبهکاران نیست. بلکه جنگ بدان جهت بد است که موجب بدی و آزار می‌گردد و صلح بدان جهت خوب است که زمینه را برای ایجاد جامعه‌ای بهتر فراهم می‌سازد.»^۲

وی می‌افزاید:

«صلح دوستی علی علیه السلام و پیوند وی (حتی چند لحظه قبل از جنگ) دو موضوعی هستند که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند و سیره و روش او پر از مظاهر دین، صلح دوستی و تنفر از جنگ است و از همین تفکر است ماجرای که در واقعه جمل اتفاق افتاد: در آن هنگام که دشمنان ستمکار او بر ضد وی همدست شده و با سربازان خود به سوی او آمدند به یاران خود دستور داد که به صف در آیند و به آنها فرمود: تیراندازی نکنید با نیزه و شمشیر مزیند تا مسئولیت به عهده شما نباشد. آن حضرت با آنها ن جنگید تا آنکه سه نفر از یاران علی علیه السلام را از پای در آوردند و علی علیه السلام برای این واقعه خداوند را سه بار شاهد گرفت.»^۳

۱- جرداق، جرق، امام علی صدای عدالت انسانی، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲- همان.

۳- همان، ص ۲۵۹.

سوم: صلح طلبی آن حضرت و دوری از جنگ، برای ترس و فرار از مرگ نبود بلکه به امید هدایت مردم بود چنانچه خود می فرماید:

«اینکه می گوئید در جنگ چرا تاخیر می کنم آیا این همه درنگ و تأمل من برای ترس از مرگ است؟ بخدا سوگند من باکی ندارم که من بسوی مرگ بروم یا مرگ بسوی من آید و اینکه می گوئید در جنگ با مردم شام شک و تردید دارم، بخدا قسم که من یک روز جنگ را به تاخیر نینداختم مگر بخاطر آنکه دوست دارم گروهی به من پیوند و هدایت یابند و از روشنایی چراغ هدایت من بهره مند شوند و این در نزد من محبوبتر از آن است که آنان در گمراهی بمانند و من با آنان بجنگم اگرچه گناه آنان بر خودشان است.»^۱

دوران زمامداری

در این دوره هرچند حضرت برای اجرای حق و عدالت دشواری های فراوانی را متحمل گردید اما هیچ وقت این مشکلات و سختی ها حضرت را از مسیر حق و اجرای دستورات الهی خارج نکرد بلکه ایشان برای نیل به حق و اجرای عدالت همه این دشواری ها را تحمل می کرد که به نمونه های از آن اشاره می شود:

۱- حق مداری علوی در امور اقتصادی و اموال عمومی

در بین حکومت های گذشته حکومتی پیدا نمی شود که حاکم و زمامدارش در تقسیم بیت المال، آخرین فرد جامعه را با بستگان خودش در یک صف قرار داده و هیچ گونه امتیازی برای خود در نظر نگیرد اما در سیره علوی این عدالت و حق مداری موج می زند چنانکه وقتی برادرشان عقیل که مرد عائله مند و قرض داری بود تقاضای کمک و همکاری از بیت المال نمود حضرت به وی

۱- همان، ص ۲۵۸.

جواب منفی داد و آن را یک نوع دزدی و خیانت در اموال عمومی دانست و فرمود وقتی بیت‌المال را تقسیم کردم از سهم خویش به تو کمک خواهم کرد.

علی بن ابی رافع می‌گوید:

«من متصدی بیت‌المال حکومت علی ع و نویسنده ایشان بودم روزی یکی از دختران آن حضرت شخصی را فرستاد و گردن بند مروارید را که از بیت‌المال نزد من بود برای او به عنوان عاریه بُرد، وقتی حضرت با خبر شد مرا مورد بازپرسی قرار داد و فرمودند: چرا بدون رضایت من و مردم چنین می‌کنی؟ تو با این کار به مسلمین خیانت کرده‌ای و فرمود: امروز آن را پس بگیر و به بیت‌المال برگردان، و اگر تکرار شود تو را مجازات می‌کنم.»^۱

آری عدالت و حق‌مداری در امور اقتصادی جامعه یکی از آرمان‌ها و اهداف آن حضرت بود که این مهم در دوران خلفای سابق کم‌رنگ و بی‌رنگ شده بود، بیت‌المال مسلمین تبدیل به محلی برای رانت‌خواری و دفتر پرداخت سهام بر اساس سوابق اسلامی افراد و ترکیب قبائل تنظیم شده بود و مضافاً اینکه بذل و بخشش‌های سلیقه‌ای و ذوقی نیز بر آن می‌افزود.

وقتی حضرت امیرالمومنین ع زمام امور را بدست گرفت در خطابه نخست خود به این نکته اشاره کرد که مبنای سیره حکومتی من همان روش رسول خدا ص است «انی حاملکم علی منهج نبیکم ص». طلحه و زبیر که سابقه جهادی داشتند و از همسنگران حضرت بودند گفتند ما چند انتقاد بر تو داریم: اول این که در کارها با ما مشورت نمی‌کنی و دیگر این که روش تو در تقسیم بیت‌المال با دیگران فرق می‌کند، سهم ما را همانند سهم دیگران میدهی.

۱- همان، ص ۱۱۸.

حضرت فرمودند: تا وقتی حکم خدا در کتاب آمده جای مشورت نیست و البته اگر چیزی در کتاب خدا و سنت نبود با شما مشورت خواهم کرد اما در تقسیم بیت‌المال همه می‌دانیم و شاهد بودیم که رسول خدا ﷺ مثل من عمل می‌کرد و کتاب خدا نیز همینطور دستور می‌دهد.^۱

۲- حق‌مداری سیره علوی در امور سیاسی

در طول تاریخ کمتر حکومتی را سراغ داریم که در امور سیاسی و حکومتی با محوریت حق پیش رود و در تعارض مسائل سیاسی با قوانین دینی، دومی را ترجیح دهد، اما در سیره علوی محوریت با حق و قوانین الهی است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای کسانی که به نیت تعامل و تقدم روابط شخصی بر ضوابط اسلامی با او قصد بیعت داشتند جواب رد دادند و این نوع زمامداری را نپذیرفتند، چنانچه عبدالرحمن بن عوف به آن حضرت گفت:

ما با تو دست بیعت می‌فشاریم و خلافت را به شما واگذار می‌نمایم مشروط به این که به سیره خلفای سابق عمل نمایی؛ حضرت فرمود: تنها به اجتهاد خود عمل می‌نمایم.^۲

ولید نیز با عده‌ای آمدند و گفتند: یا علی ما بخاطر سوابقی که با تو در جنگ‌های اسلام داریم، خاطره خوشی از تو نداریم ولی باز هم با دو شرط با تو بیعت می‌کنیم و گرنه با معاویه بیعت خواهیم کرد، اول اینکه به گذشته کاری نداشته باشی و هر چه در دوران خلفا گذشته مختومه اعلان کنی و دیگر اینکه قاتلان عثمان را به ما تسلیم کنی تا قصاص کنیم.

حضرت فرمودند:

«خون‌های سابق، به خاطر جنگ حق و باطل ریخته شد، اگر ایرادی دارید بروید بر حق ایراد بگیرید که چرا بر باطل پیروز شده است اما اینکه به گذشته‌ها کاری نداشته باشیم در

۱- جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۶۷.

۲- همان، ۵۹.

دست من نیست بلکه حق این را ایجاب می کند و یک وظیفه و تکلیف الهی است که خدا بر عهده من گذاشته است، در مورد قاتلان عثمان اگر من وظیفه خویش می دانستم همان دیروز قصاص کرده بودم. وقتی با چنین پاسخ از طرف امام مواجه شدند تصمیم مخالفت و کارشکنی گرفتند.^۱

۳- حق مداری در قصاص و اجرای حدود

حضرت امیرالمومنین علیه السلام در اجرای حدود و قصاص نیز نهایت دقت و تلاش را داشتند تا مبادا از روی احساسات و تعصب انحراف از حق در موضوع پیش بیاید، از این رو وقتی از ضرب شمشیر ابن ملجم در بستر شهادت قرار گرفتند و قاتل دستگیر شده بود، به فرزند خود وصیت کردند: آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قاتلم را بکشید، بنگرید که هرگاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد.^۲

۴- حق مداری نسبت به امور اجتماعی

حضرت در حق محوری و عدالت خواهی نسبت به امور و برخورد اجتماعی نیز از همه پیشی گرفته است، زیرا در دنیای بشریت در هیچ سیره حکومتی دیده نشده است که حاکم برای سر سخت ترین دشمنانش حق قائل بوده و در اجرای آن اهتمام ورزد به جز سیره حکومتی امیرالمومنین علیه السلام که آن حضرت برای اجرای حق در مورد دشمنانش دقت به خرج می داد. حتی خوارج که از سرسخت ترین دشمنان و قاتلان آن حضرت بودند تا زمانی که دست به قیام مسلحانه نزدند از حقوق خویش برخوردار بودند و سهمیه آنها از بیت المال قطع نشد.

دنیای بشریت که شعار آزادی و دموکراسی آن گوش فلک را کر کرده است بیاید دموکراسی واقعی و بهترین روش آزادی را در سیره امیرالمومنین علیه السلام

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲۵، ص ۲۳۳.

۲- فروغ ولایت، ص ۷۸۰.

مشاهده کند زمانی که او حاکم و زمامدار و خوارج به عنوان رعیت هستند نه تنها آنها را، زندان نکرد، شلاقشان نزد و سهمیه‌شان را از بیت‌المال قطع نفرمود بلکه از طرفی هم به آنها آزادی اظهار بیان و عقیده داد به گونه‌ای که آن حضرت خود و اصحابش آزادانه با آنها صحبت و استدلال می‌کردند.^۱

۵- تحمل مشکلات برای اجرای حق

حضرت علی علیه السلام همواره برای اجرای حق تلاش می‌کرد و ذره‌ای در این باره از خود انعطاف نشان نمی‌داد هر چند مشکلات سخت و طاقت‌فرسا را همچون جنگ جمل که آمار کشته شدگان را بالغ بر چهارده الی بیست و پنج هزار ذکر کرده‌اند^۲ به همراه داشت چرا که آن حضرت، این وقایع را از منظر امامت می‌دید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با همه مشکلات دست و پنجه نرم می‌کرد اما لحظه‌ای از حق عقب‌نشینی نکرد.

در خاتمه امید داریم که پروردگار عالم ما را روز به روز معرفت ما را نسبت به آن حضرت بیشتر بفرماید.

۱- همان، ج ۱۶، ص ۳۱۱.

۲- همان، ص ۴۵۲.

منابع

۱. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، قم: انتشارات آل علی علیه السلام، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
۲. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، مکتبه الحیدریه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۳. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ نهم، ۱۳۷۸.
۴. جرداق، جرج، امام علی صدای عدالت انسانی، ترجمه: سید هادی خسروشاهی، تهران: نشر خرم.
۵. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام قم: انتشارات انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۶. راغب اصفهانی، حسین، مفردات فی غریب القرآن، بیروت: چاپ اول، ۱۴۳۰هـ.
۷. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ بیست و سوم، ۱۳۸۵.
۸. سبحانی، جعفر، فروغ ولایت، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ ششم، ۱۳۸۰.
۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، بیروت: چاپ اول، ۱۴۳۰هـ.
۱۰. علامه امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران: نشر بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۱۱. محدثی، جواد، فرهنگ غدیر، قم: نشر معروف.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام علیه السلام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۹۰.

ولایت فقیه در پرتو حکومت اسلامی

سمیه شریفی*

چکیده

انسان خواسته یا ناخواسته، باید نوعی از حاکمیت را بپذیرد؛ زیرا عضوی از جامعه است و از طرفی هر جامعه‌ای بدون حکومت از هرج و مرج در امان نیست. حکومت دینی دغدغه انطباق با دین دارد و می‌کوشد به پیام دین لبیک گوید. کسانی که قایل به جدایی دین از سیاست هستند، مرجعیت دین را در امور اجتماعی و سیاسی انکار می‌کنند و از حکومت سکولار دفاع می‌کنند، در حالی

* - طلبه حوزه علمیه واحد خواران.

که دین برای تمام امور انسان‌ها، روابط اجتماعی و سیاسی و ... برنامه دارد. پیامبر ﷺ با جدایی اسلام و سیاست مخالفت می‌نمود. تشکیل حکومت توسط ایشان نمونه آشکاری از دخالت دین در عرصه سیاست بود. مراد از دین، تعالیم برگرفته از قرآن و روایات است؛ یعنی دین مقدس اسلام.

نفی حکومت دینی، پذیرش حکومت غیردینی است؛ به این معنی که اگر کسی حکومت الهی را نپذیرد به حکومت طاغوت روی می‌آورد. حکومت دینی جهت و مسیر خاصی دارد و آن حرکت به سوی نظام اجتماعی، مبتنی بر اسلام و آرمان‌های اسلامی و الهی است. حکومت دینی شرط تحقق دین است.

اجرای احکام اسلامی از قبیل: امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود، اقامه حق و عدل و قسط و مبارزه با ظلم و ستم و جور، در عصر غیبت بر عهده شخصی است که ولی فقیه نام دارد. ولی فقیه باید جامع‌الشرایط باشد. ایشان دغدغه انطباق قوانین کشور را با احکام اسلام و تعالیم مبین اسلام دارد. چراکه احکام از قبیل قوانین اقتصادی، و سیاسی و ... تا روز قیامت باقی است و اجرای آن‌ها در یک کشور اسلامی با یک حکومت اسلامی، نیازمند حاکمی کاردان و سیاستمدار (هم در داخل کشور و هم در بخش بین‌الملل) است که این حاکم ولی فقیه است.

اثبات ولایت فقیه هم از راه عقل ممکن است و هم از راه نقل که آیات و روایات متعددی بر نصب ولی فقیه از طرف خداوند و امامان معصوم علیهم‌السلام دلالت می‌کنند. جریان حاکمیت ولایت فقیه بر دو پایه اساسی؛ یعنی مشروعیت و مقبولیت استوار است.

اصالت ولایت از آن خداوند است و خداوند می تواند این حق را به هر کس که بخواهد تفویض نماید. در این صورت بر تمام کسانی که ولایت خداوند را پذیرفتند واجب است از او نیز اطاعت کنند. جامعه اسلامی احتیاج به نقطه قدرتی دارد که در مسائل اجتماعی بصیرت و آگاهی داشته باشد، تهدیدهای اجانب و دشمنان را به موقع تشخیص و آنها را مدیریت نماید و به بهترین شیوه با آنها برخورد نماید.

تعریف و تبیین موضوع

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در سایه عنایت خاص الهی تشکیل حکومت دادند و احکام و قوانین اسلامی را در جامعه آن روز پیاده نمودند اما جهل و نادانی و دنیاگرایی عده ای مانع از تشکیل حکومت اسلامی بعد از ایشان شد هر چند حکومت امام علی علیه السلام الگوی حکومت اسلامی بود تا اینکه امام زمان (عجل الله) حکومت واحد جهانی را تشکیل دهند در زمان غیبت ایشان این وظیفه خطیر به عده ای واگذار شده که فقها هستند. خداوند ولایت و حق سرپرستی را به نحو مطلق برای فقیه جامع الشرایط جعل فرموده است.

مفهوم حکومت

حکومت را در لغت چنین تعریف کرده اند: دولت، داوری، قضاوت و فیصله دادن.^۱ برخی حکومت را به مفهوم تسلط بر جان و مال و ناموس مردمان و اختیار اعمال قدرت به هر گونه که خواسته اند و تصرف همه جانبه در امور مردم می دانند.^۲

۱- بندرریگی، محمد، فرهنگ جدید عربی به فارسی، ص ۱۰۴.

۲- دلشاد تهرانی، مصطفی، حکمت حکومت، ص ۱۴.

مفهوم حکومت در نهج البلاغه و اندیشه امام علی علیه السلام نیز به مفهوم مدیریت، محبت، مشارکت، هدایت و خدمت به کار رفته است.^۱ به نظر می‌رسد حکومت و دولت در برخی کاربردهای گذشته و حال مترادف تصور شده‌اند و در پاره‌ای از موارد متفاوت از هم به کار رفته‌اند. دولت در معنای مدرن آن معنایی متفاوت و گسترده‌تر از حکومت دارد، که از چهار عنصر جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت ترکیب یافته است بنابراین اصطلاح حکومت با دولت مترادف نیست بلکه بخشی از آن است.^۲

حکومت دینی

حکومت دینی حکومتی است که مرجعیت همه جانبه دین خاصی را در عرصه سیاست و اداره جامعه پذیرفته است و کلیه روابط اعم از فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی را بر اساس آموزه‌های دینی شکل دهد.^۳

ملاک و معیار تشخیص دینی بودن نظام سیاسی، دین‌مداری دستگاه حکومتی آن است، یعنی باید شاکله و اجزای حکومت، خود را مبعوث دین، مروج و عامل به احکام و قوانین آن بدانند و نیز زمامداری را نوعی ماموریت الهی در حفظ و گسترش دین به شمار آورد.^۴ به نظر می‌رسد اسلام به عنوان دین کامل، در بردارنده اصول و مواد اولیه قوانین مورد نیاز انسان‌ها در همه زمینه‌ها است و اگر مبنای قوانین و مقررات بسیاری از جوامع قرار گیرد مشکلات اساسی جوامعی که فاقد حکومت دینی هستند بر طرف می‌شود.

ضرورت حکومت

۱- همان.

۲- واعظی، احمد، حکومت اسلامی، ص ۲۸.

۳- واعظی، احمد، حکومت اسلامی، ص ۲۸.

۴- نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، ص ۷۰.

حکومت عامل نظم و تداوم زندگی اجتماعی است و زندگی اجتماعی انکار ناپذیر است. خداوند دربارهٔ اجتماعی بودن روابط می‌فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون﴾.^۱
علامه طباطبایی ذیل آیهٔ شریفه چنین می‌نویسد:

«اجتماعی بودن انسان از مطالبی است که اثبات آن احتیاج به بحث زیادی ندارد. تاریخ و همچنین آثار باستانی نشان می‌دهد که انسان همیشه در اجتماع، به صورت دسته جمعی زندگی می‌کرده است. قرآن در بسیاری از آیات خود به بهترین شیوه از این موضوع خبر داده است.^۲

از سوی دیگر، با ملاحظهٔ اجمالی به احکام اسلام، پی می‌بریم که روح زندگی جمعی در سراسر آنها نمایان است. نماز جماعت، نماز جمعه، امر و نهی و ... نمایانگر احساس مسؤولیت یک انسان مؤمن در قبال سرنوشت اعضای دیگر جامعه است.^۳ به نظر می‌رسد حکومت، عامل تداوم و نظم زندگی اجتماعی انسان‌ها است. از طرفی زندگی جمعی نیازمند نظم است و نهادی که بتواند این نظم را در جامعه فراهم کند حکومت است پس هیچ جامعه‌ای از وجود حکومت بی‌نیاز نیست.

ضرورت حکومت اسلامی

حکومت و سرپرستی اجتماعی دو گونه است: یا سرپرستی الهی و زمینه‌ساز بندگی خداوند یا غیر الهی که در این صورت زمینه‌ساز گرایش به دنیاپرستی خواهد بود. اگر ولایت الهی باشد هر روز دامنه اختیارات فرد حتی برای خداپرستی فردی محدود شده و در فعالیت‌های اجتماعی نیز تابع جهت‌گیری نظام الهی قرار

۱- آل عمران/۲۰۰.

۲- طباطبایی، علامه محمدحسین، المیزان فی تفسیر قرآن، ج ۷، ص ۱۵۴.

۳- نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۳۱.

می‌گیرد. اگر از ولایت الله خارج شوی چاره‌ای نیست که تحت ولایت طاغوت باشی و اگر می‌خواهی در ولایت الله وارد شوی بایستی از ولایت طاغوت خارج شوی^۱ نه می‌شود تحت ولایت هر دو بود و نه ممکن است هیچ کدام نباشد.^۲

حکومت اسلامی از نوع حکومت قانون و حاکمیت مصلحت است. در حکومت اسلامی این شخص حاکم و آراء او نیست که حکومت می‌کند بلکه شخصیت حقوقی اوست که در چهار چوب قوانین الهی و در جهت مصالح عمومی حکومت می‌کند. حاکم اسلامی در واقع مجری قوانین و فرامین الهی و حکومت بستر این اجراست زیرا در جهان بینی اسلام تنها خدای متعال است که صلاحیت قانون گذاری را دارد ﴿ان الحکم الا لله﴾^۳ بنابراین کسانی که دولت و حاکم اسلامی را به استبداد در رای متهم می‌کنند سخت در اشتباه‌اند و از شیوه حکومتی در اسلام بی‌خبراند.^۴

امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب ولایت فقیه می‌نویسد:

«سنت و رویه پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است زیرا نخست خود تشکیل حکومت داد دوم اینکه برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاکم تعیین می‌کند به این معنی است که حکومت پس از ایشان لازم است.^۵

به نظر می‌رسد وحدت جامعه اسلامی که از جمله تعالیم درجه اول این آیین شریف است جز در پرتو وجود سازمان و حکومتی وحدت بخش و امامت اجتماعی، امکان پذیر نخواهد بود.

۱- بقره/ ۲۵۷.

۲- نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۴۳.

۳- انعام/ ۵۷.

۴- ابراهیم زاده عاملی، نبی الله، حاکمیت دین، ص ۵۴.

۵- موسوی خمینی، روح الله، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص ۳۷.

وظایف حاکم اسلامی

شیخ مفید وظایف حاکم اسلامی را چنین می‌داند:

۱. گرفتن واجبات مالی و مصرف در مصالح مسلمین

۲. اقامه حدود

۳. اقامه عبادات اجتماعی

۴. قضاوت

۵. امر به معروف و نهی از منکر.^۱

واضح است انجام این قبیل وظایف بدون تشکیل حکومت اسلامی امکان‌پذیر نمی‌باشد مثلاً اقامه حدود در جامعه باید بر اساس قوانین و تعالیم اسلامی باشد که از طریق وحی یا روایات به ما رسیده است یا امر و نهی بر اساس شرایط و ویژگی‌هایی که در اسلام بیان شده مقدور و میسر می‌باشد.

مفهوم ولایت فقیه

ولایت از ولی به معنای دوست، دوستدار، یاور و چیزی در کنار چیز دیگر است. دیگر مشتقات آن به معنای نصرت و یاری، محبت، تصدی امر، سلطنت، سرپرستی، رهبری و حکومت است.^۲

واژه فقه به معنای فهم، آگاهی و دانایی است. در قرآن کریم تفقه در دین در سوره توبه، آیه ۱۲۲، به کار رفته که مقصود از آن، فهم معارف دینی است.^۳ آیت الله جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد:

۱- رحمان ستایش، محمد کاظم، حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه، ص ۴۴.

۲- زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس فی شرح قاموس، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

۳- نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۶.

«مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه مجتهدالجامع الشرايط است نه هر کس که فقه خوانده باشد فقیه جامع الشرايط باید سه ویژگی داشته باشد: اجتهاد مطلق، عدالت و قدرت مدیریت و استعداد رهبری یعنی از سویی باید صدر و ساقه اسلام را به طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد و از سوی دیگر در تمامی زمینه‌ها حدود و ضوابط الهی را رعایت کند.»^۱

واضح است بینش سیاسی و اجتماعی، قدرت مدیریت و آگاهی اجتماعی جزء شروط اساسی فقاہت به شمار می‌رود. ولایت فقیه به معنای حاکمیت فقیه جامع الشرايط بر جامعه اسلامی و سرپرستی تمامی شوؤن زندگی اجتماعی توسط فقیه جامع الشرايط است به خصوص در زمان غیبت کبری و حتی از زمان غیبت صغری، مسأله نیابت برخی عالمان بزرگ دین از طرف امام زمان (عجل الله) یعنی نواب اربعه وجود داشته است.

اثبات ولایت فقیه

دلایل اثبات ولایت فقیه به دو دسته ادله عقلی و نقلی تقسیم می‌شود. دلیل عقلی به طور خلاصه از چند مقدمه تشکیل یافته است: الف) برای تامین مصالح فردی و اجتماعی، وجود حکومت در جامعه ضروری است. ب) حکومت ایده آل حکومتی است که امام معصوم در راس آن باشد. ج) بر این اساس هنگامی که تامین و تحصیل مصلحت لازم در حد مطلوب امکان پذیر نباشد باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تامین کرد. نتیجه: در زمان غیبت امام معصوم کسی که شرایط را داشته باشد باید رهبری جامعه را عهده دار شود، چنین کسی فقیه جامع الشرايط است.^۲

۱- به نقل از نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۷.

۲- مصباح یزدی، محمد تقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۸۵.

فقیه جامع‌الشرایط فرد اصلحی است که در زمانی که مردم از وجود رهبر محرومند از طرف خدا و اولیای معصوم اجازه به او داده شده است. البته دلایل عقلی دیگری وجود دارد که فرصت پرداختن به آنها نیست.

آیات متعددی از قرآن کریم برای اثبات ولایت فقیه استفاده شده است هرچند اصطلاح ولایت فقیه صراحتاً مطرح نشده است؛ از جمله سوره نساء آیه ۵۹ و ۸۳ آل عمران آیه ۱۰۴. مائده آیه ۴۴. و روایات موثقه سکونی و مقبوله عمر ابن حنظله از جمله دلایل نقلی بر اثبات ولایت فقیه می‌باشند.

مبانی مشروعیت ولایت فقیه

ذیل آیه ۲۵۷ سوره بقره آمده است لغت ولی در اصل به معنای نزدیکی و عدم جدایی است به همین جهت به سرپرست مربی و راهبر، ولی گفته می‌شود. مؤمنان در مسیر هدایت و قرب الی الله شدیداً محتاج راهنمایی‌های الهی در هر مرحله هستند و نیازمند هدایت او در هر قدم و در هر کار و برنامه‌اند.^۱

بر کسی پوشیده نیست که هر فرمانی از خداوند صادر شود برای مسلمانان لازم الاجراست و باید آن را تبعیت کنند، این همان معنای ولایت تشریحی خداوند بر مردم است.^۲

پس روشن است که ولایت اصالتاً از آن خداست و بر این اساس او می‌تواند این حق را به هر کس که بخواهد تفویض نماید و به مردم امر نماید که از آن شخص اطاعت کنند؛ یعنی می‌تواند هر کس را که بخواهد ولی و سرپرست مردم قرار دهد و در نتیجه اطاعت از ولی فقیه در حقیقت اطاعت از خداوند است.

۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۳۳.

۲- معصومی، سیدمسعود، نگاه‌های نوبه حکومت دینی، ص ۴۶.

هر حکم و مساله‌ای در اسلام ضروری باشد قابل انکار نیست و اگر کسی منکر آن شود مرتد به حساب می‌آید. از این رو هر کس بحث ولایت فقیه را انکار کند، نیز منکر و مرتد به حساب می‌آید. واضح است کلمه مشروعیت از ریشه شرع مشتق شده است ولی اختصاص به شرع و شریعت، دین و دینداران ندارد. مفهوم مقابل مشروعیت در این جا به مفهوم غصب است و به منظور حکومت نامشروع بر اساس این اصطلاح حکومت غاصب است. با توجه به این که ولی فقیه، حاکم حکومت اسلامی است حکومت را غصب نکرده، بلکه بر مبنای مشروعیت به این مقام منصوب شده‌اند.

طبق مقبوله عمر ابن حنظله امام علیه السلام فرمودند:

«بنگرند کدام یک از شما راوی حدیث ما است و در حلال و حرام ما صاحب نظر است و احکام را به خوبی می‌شناسد پس حکم خود را به او واگذار نمایند و به نتیجه داورى او رضایت دهند زیرا من چنین شخصی را حاکم بر شما قرار دادم اگر چنان حاکمی بین شما حکم کرد و حکمش پذیرفته نشد به یقین حکم خدا کوچک شمرده شده و فرمان ما رد شده است و کسی که ما را رد کند گویی خدا را رد نموده و این در حد شرک به خداست.»^۱

به نظر می‌رسد طبق این حدیث امام فقیه را حاکم بر مردم قرار داده است حاکم هم در کارهای حکومتی و هم در امور قضاوتی چون فقیه حاکم بر قضاوت هم اشراف و ولایت دارد بنابراین طبق نصب امام فقیه حق ولایت بر مردم دارد.

مقبولیت

دومین شرط تحقق نظام ولایت فقیه آن است که فقیه، جامع شرایط بوده و صلاحیت‌های رهبری مورد اعتماد و پذیرش مردم داشته باشد، البته این مقبولیت

۱- حرعاملی، محمدبن حسن، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

هرگز تأثیری در مشروعیت ندارد حتی پذیرش مردمی، نه علت اصلی و نه جزء العله مشروعیت به حساب می‌آید. یعنی این گونه نیست که چون جامعه از ولایت حضرت امیرالمؤمنان علیه السلام روی گردان باشند آن حضرت فاقد مشروعیت در رهبری جامعه گردد.^۱

به نظر می‌رسد نباید نقش مردم و گرایش عمومی جامعه را در تحقق ولایت نادیده گرفت بلکه یکی از دو پایه امکان تحقق بخشیدن به ولایت فقیه مقبولیت عمومی است. ولی، مقبولیت شرط تحقق است و در مشروعیت تصرفات فقیه حاکم دخلی ندارد.

نتایج تحقیق

۱. حکومت به معنای قضاوت و داوری و فیصله دادن آمده است. برخی آن را به مفهوم تسلط بر جان و مال و ناموس مردم می‌دانند. بنابراین حکومت عبارت است از مجموعه افراد وارگان‌های دست‌اندرکار اداره کشور که همان عوامل و نهادهای تصمیم‌گیرنده و مجری می‌باشند.

۲. وجود حکومت، فارغ از دینی یا غیردینی بودن آن، ضروری است. حکومت، عامل تداوم و نظم زندگی اجتماعی است. جامعه انسانی بدون وجود برنامه، سازمان و حاکم نمیتواند نظم را پیاده کند و این باعث هرج و مرج و از بین رفتن امکانات می‌شود. هدف جوامع توسعه بستر تقرب الهی و رسیدن به سعادت ابدی است که دستیابی به این هدف، در گرو تشکیل حکومت است. سیره پیشوایان دین دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است.

۳. حکومت اسلامی، حکومتی است که تعالیم و آموزه‌های اسلام را در راس همه کارهای خود قرار داده است. در راس این حکومت، ولی فقیه است که با

۱- نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، ص ۲۲۶.

درایت‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های به موقع خود، جامعه اسلامی را به سوی اهداف عالی سوق می‌دهد. شرط تحقق دین اسلام، حکومت دینی است.

۴. ولایت فقیه به معنای حاکمیت فقیه جامع‌الشرایط آگاه به زمان و مکان و توانا بر رهبری جامعه اسلامی و سرپرستی کلیه شئون زندگی اجتماعی توسط ایشان است. اثبات عقلی ولایت فقیه با سه محور: الف) ویژگی رهبری حکومت اسلامی، ب) استمرار جریان امامت، ج) لزوم اجرای احکام دین امکان‌پذیر است. و نیز با دلایل نقلی همچون برخی آیات قرآن کریم و روایات منقول از معصومین از جمله مقبوله عمر بن حنظله قابل اثبات می‌باشد.

۵. برای تحقق ولایت فقیه دو شرط اساسی وجود دارد: ۱) مشروعیت، که به معنای قانونی بودن و حقانیت به کار می‌رود. ۲) مقبولیت که به معنای پذیرش ولایت فقیه از سوی جامعه اسلامی است. مقبولیت ولی فقیه، شرط تحقق است و در مشروعیت تصرفات فقیه حاکم، دخلی ندارد.

ولی مشروعیت به نصب معین می‌شود، یعنی در زنجیره ولایت فقیه خداوند رب و صاحب اختیار هستی است که به پیامبرش حضرت محمد ﷺ و پس از او به ائمه اهل‌بیت در هستی عطا فرموده و در همین مسیر ولی فقیه با نصب پیامبر و امام معصوم، در شئون اجتماعی تصرف می‌کند.

پیشنهادات

۱) به امت‌های اسلامی

امت‌های اسلامی اگر واحد و یکپارچه باشند و تمام اهداف خود را در یک راستا یعنی تعالی اسلام و گسترش اسلام و موفقیت آن در جهان قرار دهند، هیچ ابر قدرت شرقی و غربی نمی‌تواند آنها را تهدید کند و پیروزی‌های چشمگیری نصیب آنان می‌شود.

(۲) به دولت‌ها و حکومت اسلامی

اگر اسلام را با تمام ابعاد و زوایای صحیح در جامعه و دولت خود پیاده کنند، مشکلی پیش نمی‌آید (البته در زمینه حکومت)؛ زیرا اسلام به تمام ابعاد و زوایای زندگی فردی و اجتماعی افراد توجه داشته و هیچ بعدی را فراموش نکرده است، از این رو اگر بطور صحیح با برنامه‌ریزی‌های موثر و درست، این ابعاد را پیاده کنند، بدینی افراد جامعه را نسبت به خود کم می‌کنند، از طرفی به اسلام به دید یک پدیده زائد نگاه نمی‌کنند، چون برخی کم کاری‌های افراد باعث می‌شود از چشم اسلام ببینند و گمان کنند اسلام توان پاسخگویی به نیازهای بشر را ندارد، در حالی که اسلام دین کامل است.

(۳) به منکران حکومت

این عقیده که اسلام توان دخالت در سیاست را ندارد، کاملاً اشتباه است. دین اسلام، دین جامع و کاملی است. قطعاً توصیه‌ها و هدایت‌های پیامبر ﷺ در زمینه سیاست و حکومت اسلامی نشان می‌دهد که دین اسلام، هرگز از سیاست جدا نیست. اگر دین را با تمام ابعادش مطالعه کنند، می‌بینند برای جزئی‌ترین امور هم برنامه دارد. در عرصه‌های مختلف اجتماعی، تدابیر حکومتی، سیاسی، اقتصادی و ... برنامه‌های اساسی دارد که عمل به آنان موفقیت‌های چشمگیری نصیب آنان می‌کند. بنابراین اسلام از سیاست جدا نیست.

(۴) به آموزش و پرورش

با آموزش صحیح دین و عقاید اسلامی به دانش‌آموزان، سعی شود به صورت کارشناسانه و ظریف، عقاید دینی و جذابیت‌های آن در منظر دیدگان دانش‌آموزان قرار گیرد. مخصوصاً در چند دهه اخیر که تهاجم فرهنگی، برخی از دانش‌آموزان را از مسیر الهی دور کرده، آموزش دین به آنان، باعث دلزدگی و تنفر در آنان نمی‌شود، چه بسا در اثر آموزش‌های غلط و اجبارهای زیاد در دین و مسایل مربوط به آن، این تفکر در آنان

ریشه بگیرد که اسلام نباید در امور اجتماعی و سیاسی وارد شود و فقط مربوط به فرد باشد. بنابراین با سرمایه گذاری در تربیت و آموزش صحیح آنان، مشکلات و معضلاتی که ناشی از دلدزدگی دانش آموزان از دین است، کمتر می شود و به مرور از بین می رود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیم زاده عاملی، نبی الله، حاکمیت دین، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، بی جا، ۱۳۷۸.
۳. بندرریگی، محمد، فرهنگ جدید عربی به فارسی، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۴. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البیت، ۱۴۱۲ ق.
۵. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس فی شرح قاموس، بی تا، قاهره، ۱۳۰۶ ق.
۶. دلشاد تهرانی، مصطفی، حکمت حکومت، تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷.
۷. رحمان ستایش، محمد کاظم، حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۳.

۸. طباطبایی، علامه محمدحسین، المیزان فی تفسیر قرآن، ترجمه: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
۹. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
۱۰. معصومی، سیدمسعود، نگاهی نوبه حکومت دینی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
۱۱. موسوی خمینی، روح الله، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: انتشارات امام خمینی، ۱۳۸۵.
۱۳. واعظی، احمد، حکومت اسلامی، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱.
۱۴. نصرتی، علی اصغر، نظام سیاسی اسلام، قم: نشر هاجر، ۱۳۸۵.

بررسی تاثیرات دینی فتوحات در دوران خلیفه دوم

سیده لیلا مرتضوی*

چکیده

* - طلبه حوزه علمیه واحد خواران.

مقارن با خلافت عمر بن خطاب در دهه دوم هجری، ایران و روم توسط مسلمانان فتح شد. گسترش قلمرو جغرافیایی اسلام در سرزمین‌های ایران و روم، برای مسلمانان ثروت فراوان به همراه داشت. اعتقاد مسلمانان به پیروزی یا شهادت در این نبردها و انگیزه کسب غنیمت و تصاحب اسیر از یک سو و ناخشنودی مردم از حکومت‌های ساسانی و امپراطور روم در سویی دیگر باعث شد مسلمانان در نبرد در این مناطق تحت عنوان جهاد در راه خدا سرازیر شوند. گرچه در ظاهر فتح این سرزمین‌ها، باعث گسترش مرزهای اسلام شد؛ اما به واقع فرهنگ اسلامی ترویج نیافت. کسب غنائم برای فرماندهان و سربازان مسلمان و سرازیر شدن ثروت فراوان به شهر مدینه به عنوان خمس غنائم و نحوه تقسیم آن توسط خلیفه دوم، تأثیر فراوانی در جامعه اسلامی و سبک و شیوه زندگی مسلمانان گذاشت.

واژه‌های کلیدی

فتح ایران، فتح روم، اوج گیری فتوحات، پیامد غنائم.

فتح ایران در زمان خلیفه دوم

پس از ابوبکر، عمر بن خطاب به خلافت رسید. خالد بن ولید در شام به سر می‌برد و در گیر دولت روم بود. با این همه عمر از وی خشنود نبود.^۱ اگرچه آغاز خلافت عمر با پیروزی سپاه اسلام در شام و فتح دمشق آغاز شد، ولی در سمت عراق، شهر حیره از دست ایرانیان خارج شده بود و ایرانیان منتظر فرصتی بودند تا خطر جدید را رفع کنند. لشکر اعراب به دست مثنی بن حارثه بود.^۲

۱- آبروی، اج و دیگران، تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، ص ۱۵.

۲- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۱۷.

زمانی که عمر تصمیم گرفت به عراق لشکر کشی کند، ابو عبیده بن مسعود، که پدر مختار ثقفی را خواست و او را فرمانده پنج هزار نفر قرارداد و برای مثنی هم نامه نوشت که خود را به ابو عبیده ملحق سازد.^۱

ایرانیان چون از اجتماع عرب با خبر شدند، لشگری به فرماندهی بهمن جادویه (مردان شاه حاجب) در سمت شرقی فرات مستقر کردند. سپاه ابو عبیده در سمت غربی فرات مستقر شدند. ابو عبیده پلی را بنا کرد یا به قولی آن پل را اصلاح کرد. برای درگیر شدن از پل روی رودخانه گذشتند و جنگ میان دو گروه آغاز شد.^۲

منابع متفق اند که مسلمانان علی رغم دلیری که از خود نشان دادند، به دلیل حضور فیل های قوی هیکل که در سپاه ایران بود، اسبها از صحنه گریخته در نتیجه خود رو به هزیمت نهادند. پل روی رودخانه به دست خود اعراب یا دشمنانشان تخریب شده و راه بازگشت نیز بسته شد. این امر سبب تلفات بیشتر گردید. با این حال پل موقتی زده شده بود. اعراب با از دست دادن چهار هزار نفر از نیروهای خود، این جنگ را که به نام «یوم الجسر» یا «روز پل» خوانده شد به ایرانیان باختند.^۳ این واقعه در رمضان سال ۱۳ رخ داد.^۴ تا یک سال بعد از نبرد جسر، از سوی مدینه اندیشه ای برای جنگ با ایرانیان وجود نداشت.^۵ در این مدت مثنی بن حارثه تلاش می کرد که اعراب را به جهاد فرا خواند، کم کم عمر به اندیشه عملیات افتاد. پس از آن هفتصد نفر به همراه مخنف بن سلیم، هزار نفر به همراه حصین بن معبد با قبیله بنی تمیم، عدی بن حاتم را با جمعی از قبیله طی جمع کرد که

۱- دینوری، ابوحنیفه احمد ابن داود، اخبار الطوال، ص ۱۴۴.

۲- بلاذری، احمد ابن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ص ۳۵۹.

۳- آبروی، اج و دیگران، تاریخ اسلام پژوهش دانشگاه کمبریج، ص ۱۵؛ جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۴- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ص ۳۶۰.

۵- آبروی، اج و دیگران، همان، ص ۱۵؛ جعفریان، رسول، همان، ص ۱۱۸.

در عراق به هم ملحق شوند قبيله بجيله نیز با این وعده که یک چهارم غنایم از آنان باشد به عراق عازم شدند.^۱

سپاه اعراب به منطقه‌ای به نام بویب (نهری مشعب از فرات) با سپاه ایرانیان مواجه شدند. در این جنگ یکی از پهلوانان ایرانیان به نام مهران بن مهر بن داد کشته شد و سپاه ایران شکست سختی خورد.^۲ این نبرد که به نام جنگ بویب (نخيله) یا (مهران) معروف شد^۳ در سال ۱۴ هجری اتفاق افتاد.^۴

وقتی اخبار پیروزی‌های مثنی به اطلاع سوید بن قطبه رسید، او به عمر نامه نوشت و از او کمک خواست. عمر عتبه بن غزوان را با فرماندهی دو هزار نفر مسلمانان گماشت و عمر او را بدرقه کرد و به او گفت: از سرزمین حیره و رود فرات گذشته و به سوی مدائن حراکت کند. عتبه به محل کنونی بصره رسید و در آنجا منزل گزید و از آنجا به ابله رسید که لنگرگاه، کشتی‌های دریای عمان و بحرین و فارس و هند و چین بود. عتبه با رسیدن به منطقه ابله، آن جا را تصرف کرد و سیم و زر فراوان به غنیمت گرفت.^۵ عتبه بن غزوان بعد از فتح ابله از خلیفه اجازه خواست تا شهری برای اسکان اعراب مهاجر تاسیس کند. عمر اجازه داد و بدین ترتیب بصره شکل گرفت.^۶ در حدود سال‌های ۱۵ و ۱۶ هجری، مسلمانان در دو جبهه بر ضد ایران جنگ می‌کردند. یکی ناحیه کوفه که با نیروها به سمت مدائن

۱- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۱۴۵؛ همان، ص ۱۱۸.

۲- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۳- اصفهانی [عمادزاده]، عمادالدین حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص ۱۲۶.

۴- ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵.

۵- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، ص ۱۴۹.

۶- ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ص ۲۶.

پیش می‌رفتند و جبهه دوم در سمت بصره که اعراب به سمت تسخیر مناطق جنوبی ایران، در خوزستان حرکت می‌کردند.^۱

بعد از نبرد بویب، خالد بن ولید در دمشق و ابو عبید، متوجه فلسطین شدند، مثنی بن حارثه در عراق به جای ابو عبیده بود. ایرانیان به فرماندهی رستم نیروی عظیمی را آماده نبرد کردند و خواستند که مثنی را از عراق بیرون کنند. مثنی نامه ای به عمر فرستاد. وقتی خبر به عمر رسید، عمر جریر را روانه عراق کرد. وقتی نامه جریر به مثنی رسید، بین این دو گفتگو شد و مخالفت ظاهر شد. وقتی خبر این واقعه به عمر رسید، تصمیم گرفت که خود عزیمت کند، صحابه نگذاشتند و با مشورت حضرت علی علیه السلام موافقت نمود که در مدینه بماند و به جای خود سعد بن ابی وقاص را انتخاب کرد. سعد به قادسیه رسید.^۲

در طی نبرد، سعد بن ابی وقاص جراحتی داشت که نمی‌توانست در جنگ شرکت کند و فقط از دور ناظر جنگ بود. قادسیه شهر کوچکی در فاصله ۵ مایلی محل کوفه بود. در نزدیکی قادسیه به فاصله ۴ تا ۶ مایلی آن محل، محلی به نام عذیب بود که چشمه‌ای از آن می‌جوشید. سعد بن ابی وقاص اردوگاه خود را در آن جا بر پا داشت.^۳

ایرانیان ۱۳ صف جنگی بودند و اعراب تنها ۳ صف جنگی داشتند. رستم فرمانده سپاه ایرانیان با چهار ماه توقف در «دیراعور» تلاش کرد تا مساله را به نحوی حل کند او در پی آن بود که تا با مذاکره، اعراب را راضی کرده و از ادامه جنگ منصرف کند. مسلمانان نیز از سه پیشنهاد: پذیرفتن اسلام، پرداخت جزیه یا

۱- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ص ۱۲۰.

۲- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی (بی جا: بی نا، ۱۳۷۳) صص ۱۱۵-۱۱۴.

۳- آزربری، ا.ج و دیگران، تاریخ اسلام، ج ۴، ص ۱۶.

تن دادن به جنگ دست بردار نبودند. قبول دو پیشنهاد نخست برای ایرانیان از سوی اعراب ممکن نبود. با این وجود رستم تن به جنگ داد.^۱

جنگ قادسیه چهار روز ادامه یافت و هر روز با نام ویژه‌ای مشخص شد. روز «ارماث»،^۲ روز «اغواث»^۳ روز «عماس»^۴ و روز «قادسیه».^۵ نبرد به نفع اعراب خاتمه یافت. رستم کشته شد و ایرانیان تا مدائن عقب‌نشینی کردند.

جنگ قادسیه در شعبان سال ۱۵ هجری رخ داد و در همین سال شهر کوفه تاسیس شد.^۶ خلیفه کسی را به نزد سعد بن ابی وقاص فرستاد تا در کوفه مسجدی بنا کند.^۷ مسلمانان پس از قادسیه، به تعقیب ایرانیان پرداختند. در کناره غربی دجله دجله در برابر مدائن لشکرگاه زدند. مسلمانان گرد شهر آمدند و در آنجا نه ماه و به قولی هیجده ماه ماندند تا توانستند آن شهر را فتح کنند.^۸

یزدگرد سوم با لشکر خود به سمت جلواء عقب‌نشینی کرد. مدائن را برای مسلمانان خالی کرد و مسلمانان وارد شهر مدائن شدند و غنیمت‌های بسیاری را به دست آوردند.^۹ از جمله مقدار زیادی کافور به دست آوردند. اعراب آن را ندیده بودند و کافور را به جای نمک پنداشته در غذایشان می‌ریختند.^{۱۰} فتح مدائن و

۱- جعفریان، رسول، تاریخ خلفا، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- رازی، ابن مسکویه، تجارب الامم، ص ۲۹۳.

۳- همان، ص ۲۹۶.

۴- همان، ص ۳۰۳.

۵- همان، ص ۳۱۰.

۶- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۲۳، کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ص ۱۶۰.

۷- همان، ص ۱۶۰.

۸- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، صص ۳۷۸-۳۷۶.

۹- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، صص ۱۶۱-۱۶۰.

۱۰- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، همان، ص ۳۷۸.

غنیمت‌های فراوان از جمله فرش‌ها و جامه‌ها و جنگ افزارها، گوه‌رهایی بود که مانند آن را اعراب ندیده، چشمانشان را خیره کرده بود.^۱

پس از فتح مدائن، سعد بن ابی وقاص با خبر شد که ایران سپاه عظیمی فراهم کرده و در جولاء جمع شده‌اند. سپس سعد بن ابی وقاص، هاشم بن عتب بن ابی وقاص را با دوازده هزار نفر به سمت جولاء فرستاد.^۲ ایرانیان در جولاء خندقی حفر کرده بودند وقتی سپاه به هم رسیدند جنگ در گرفت. دوباره نیروهای ایرانی شکست خوردند و به سمت حلوان عقب‌نشینی کردند.^۳ مسلمانان در جنگ جولاء جولاء نیز غنایم بسیاری به دست آوردند که نظیر آن را به دست نیاورده بودند. و گروه زیادی اسیران از دختران آزادگان و بزرگان ایرانیان را گرفتند.^۴

پس از فتح جولاء لشکر ایرانیان به فرماندهی هرمزان به سمت فارس و خوزستان رفت و سعد با لشکر اسلام به سمت حلوان بازگشت و به جریر بن عبدالله بجلی گفت تا آنچه از غنایم به دست آمده همه را جمع کند، سعد، غنائم حلوان، جولاء، خانقین، و قادسیه را جمع‌آوری کرد و خمس غنائم را به نزد عمر فرستاد. ما بقی را بین لشکر تقسیم کرد. وقتی خمس غنائم به مدینه رسید عمر غنائم را مشاهده کرد و از کثرت آن بسیار تعجب کرد.^۵

به نقل از یعقوبی جنگ جولاء در سال ۱۹ هجری انجام شد.^۶ ولی به نقل بلاذری وقوع جنگ جولاء در سال ۱۶ هجری رخ داده است.^۷ و همین نیز درست می‌نماید.

۱- آبروی، اج و دیگران، تاریخ اسلام، ج ۴، ص ۱۸.

۲- کوفی، ابن اعثم، همان، ص ۱۵۵.

۳- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ص ۳۷۹.

۴- همان، ص ۱۶۴.

۵- کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ص ۱۵۸.

۶- ابن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷.

۷- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، همان، ص ۳۷۸.

هرمزان خود را به شهر شوشتر رسانید و در آنجا اردو زد. خبر این سپاه به مسلمانان رسید. ابو موسی اشعری که فرمانده سپاه بود موضوع را به عمر نوشت. عمر نیز به عمار بن یاسر نامه نوشت که نعمان بن مقرن را به همراه هزار سوار به یاری ابو موسی بفرستد، سپاه اسلام به سمت شوشتر حرکت کرد. در آغاز در بیرون شهر جنگی با هزار کشته و ششصد اسیر صورت گرفت. این امر هرمزان را مجبور کرد تا به درون شهر رفته و دروازه‌ها را مسدود کند.^۱

شهر مدتی در محاصره بود تا اینکه راه شوشتر از راه آبی توسط یک فرد ایرانی از راه زیرزمینی باز شد. ابو موسی و سپاهیان اسلام خود را به دروازه‌ها رسانده و قفلها را شکستند و دروازه‌ها را گشودند. هرمزان امان خواست و تسلیم ایشان شد و او را به همراه عدی به مدینه فرستادند.^۲ پس از تسخیر شوشتر نوبت به شوش و جندی شاپور رسید. به طوری که خوزستان شهر به شهر به تصرف اعراب در آمد.^۳

در این زمان یزدگرد سوم گریخته بود و از تمامی مردم ایران خواست تا او را در برابر اعراب کمک کند. مردمانی از دامغان، مازندران، ری، اصفهان و همدان به کمک وی شتافتند.^۴ عمار بن یاسر خبر این لشکر را به عمر نوشت. عمر نیز بر فراز منبر از مردم خواست تا عازم عراق شوند. در آغاز عثمان از عمر خواست تا لشکر مسلمانان را از یمن و شام به عراق بفرستد. به علاوه خود خلیفه نیز عازم عراق شد. اما امام علی علیه السلام با این پیشنهاد مخالفت کرد و فرمود: این اقدام باعث میشود تا رومیان به شام حمله کنند و با آمدن سربازان مسلمان از یمن نیز خطر

۱- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ص ۱۶۴.

۲- همان، ص ۱۶۵.

۳- آبروی، اج و دیگران، تاریخ اسلام، ج ۴، ص ۲۱.

۴- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ص ۴۲۷.

تهاجم حبشی‌ها وجود دارد و اما با سفر خود خلیفه نیز به این دلیل که ایرانی‌ها با شنیدن حضور شاه عرب به شدت بیشتری خواهند جنگید، مخالفت کرد.^۱

سپاه فراهم شده به فرماندهی نعمان بن مقرن بود و به ترتیب او کشته می‌شد حذیفه بن یمان، جریر بن عبدالله، مغیره بن شعبه، اشعث بن قیس باید فرماندهی را به عهده می‌گرفتند.^۲ دو سپاه در نزدیکی نهاوند استقرار یافتند و جنگ در گرفت. نعمان بن مقرن در این جنگ کشته شد و بالاخره اعراب در این جنگ پیروز شدند. این جنگ در سال ۲۰ هجری رخ داد و به «فتح الفتوح» نام گرفت. در این جنگ غنائم بسیار فراوان به دست مسلمانان افتاد و از جمله گنجینه‌های نایب جان به دست مسلمانان افتاد. غنائم بین مسلمانان تقسیم شد و خمس غنائم به نزد عمر به مدینه فرستاده شد.^۳

یزدگرد که امور را به دست سیاوش قرار داده بود به اصفهان گریخت. وقتی شهر ری به دست سیاوش بود با بهره‌گیری از اهل دماوند به دفاع از شهر پرداخت. سپاهیان اسلام شهر ری را نابود کردند. حتی قزوین که نقاط مستحکمی داشت سقوط کرد و تسلیم فاتحان شد. بعد از فتح قزوین شهر آذربایجان نیز به دست حذیفه بن یمان تصرف شد و در نهایت به پرداخت جزیه تن دادند.^۴ احنف بن قیس به کاشان رفت و آن شهر را گشود و بعد به عبدالله بن بدیل بن ورقا پیوست و به شهر اصفهان رفت.^۵ شهر اصفهان نیز پس از این قبول خراج گشوده شد.^۶

۱- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۶۹؛ کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ص ۲۳۵.

۲- همان، ص ۴۳۰.

۳- همان، ص ۴۳؛ ا.ج. آربری و دیگران، تاریخ اسلام کمبریج، ج ۴، ص ۲۲.

۴- همان، ج ۴، ص ۲۵.

۵- کوفی، ابن اعثم، همان، ص ۴۳۹.

۶- ا.ج. آربری و دیگران، همان، ص ۲۶.

فتح روم به دست خلیفه دوم

در جبهه روم مسلمانان یک سال کامل در محاصره شهر دمشق بودند. ابو عبید و خالد و عمر و عاص و یزید بن ابی سفیان به محاصره شهر ادامه دادند. چون محاصره به طول انجامید، امیر دمشق نزد ابو عبید رفت و با او صلح کرد. در رجب سال ۱۴ صلح انجام شد.^۱ به شرطی که صد هزار دینار نقد بدهند و این در حالی بود که سیزده ماه از خلافت عمر می گذشت.^۲

پس از فتح شهر دمشق، فتوحات در شام ادامه یافت، پیروزی های مکرر اعراب مسلمان بسیاری از شهرها را بر این داشت تا در خواست صلح کنند. شهر بعلبک در ربیع الاول سال ۱۵ هجری به صلح گشوده شد.^۳ به دنبال آن شهر حمص که در شمار بزرگترین شهرهای شام بود در معرض حمله مسلمانان قرار گرفت.^۴

هرقل هزار مرد را از انطاکیه در برابر آنان فرستاد. خبر به ابو عبیده رسید. او عامر بن صفوان را به نیابت از خود در دمشق گذاشت. با لشکر روانه حمص شد. او به همراهی خالد بن ولید و عمرو عاص و یزید بن ابی سفیان از چند سو شهر را محاصره کردند. بامداد کسی را به نزد ابو عبیده فرستادند و تمنای صلح کردند. قرار شد که هفتاد هزار دینار نقد بدهند و مراعات حال مسلمانان را بکنند و عهد نامه ای نوشته شد و دروازه های شهر گشوده شدند.^۵ بعد از فتح شهرهای بعلبک و

۱- ابن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱.

۲- کوفی، ابن اعثم، الفتوح، ص ۸۳؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۷.

۳- ابن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ص ۲۲؛ کوفی، ابن اعثم، همان، ص ۸۵.

۴- همان، ص ۱۱۶.

۵- همان، ص ۱۱۸؛ ابن یعقوب، همان، ج ۲، ص ۲۳.

حمص، شهر حلب نیز به دست مسلمانان فتح شد. ابو عبیده به ایشان امان داد و بر سی هزار دینار نقد مصالحه کردند که نقد بدهند و اهل شهر نیز راضی شدند.^۱ به دنبال فتح این شهرها ابو عبیده مسلمانان را نزد خویش فراهم ساخت. یرموک را لشکر گاه قرارداد. هرقل که سپاه انبوهی از رومیان و مردم شام را گرد آورده بود در مقدمه سپاه، جبله بن ایهم غسانی را گذاشت. در منطقه یرموک نبرد سختی با مسلمانان انجام شد. هرقل آخرین تلاش خود را برای حفظ شامات انجام داد و این جنگ نیز برای مسلمانان به اندازه سخت بود که زنان مسلمان نیز مجبور به جنگیدن شدند. جنگ یرموک به نفع مسلمانان خاتمه یافت. واقعه یرموک در رجب سال ۱۵ رخ داد.^۲

یک سال بعد از واقعه یرموک، مسلمانان موفق شدند بیت المقدس را به محاصره خویش در آورند. ابو عبیده ابتدا آنان را دعوت کرد که یا اسلام را بپذیرند یا جزیه پردازند. اما هنگامی که هیچ یک را نپذیرفتند مجبور شد شهر را به محاصره خود در آورد. مردم نصرانی شهر که اوضاع را وخیم دیدند، حاضر به مصالحه شدند مشروط به آنکه خلیفه به قدس آمده و قرار نامه ای با آنان امضا کند.^۳

عمر در این که به قدس برود یا نه، مردد بود. در این باره با برخی از اصحاب مشورت کرد. عثمان مخالف رفتن وی بود، در مقابل امام علی علیه السلام او را برای رفتن تشویق کرد و رفتن او را به صلاح اسلام و مسلمین دانست. عمر رای او را پذیرفت و سپس از آنکه وی را در مدینه جانشین خویش کرد راهی قدس شد.^۴ عمر به

۱- همان، ص ۱۴۹؛ همان، ص ۲۴.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، صص ۲۰۰-۱۹۵؛ جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳- ابن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱؛ همان، ص ۱۱۲.

۴- ابن اعثم کوفی، الفتوح، صص ۱۶۵-۱۶۱.

احتمال در سال ۱۶ هجری و بنا به نقل برخی در سال ۱۷ راهی شام شد.^۱ پس از بازگشت عمر از شام، طاعون وحشتناکی شام را فرا گرفت. طاعون مزبور که «عمواس» می نامیدند، در سال ۱۸ هجری در شام انتشار یافت و شمار زیادی از مسلمانان را گرفتار مرگ کرد. در این میان از جمله کسانی که از این طاعون از بین رفتند ابو عبیده جراح، معاذ بن جبل، یزید بن ابی سفیان، فضل بن عباس، شرحبیل بن حسنه بودند.^۲ پس از مرگ یزید بن ابی سفیان، عمر، معاویه را به جای وی گماشت و در چند سال پایانی خلافت عمر، معاویه فرماندار تمامی شامات بود.^۳

از جمله شهرهایی که در دوره فرمانداری معاویه فتح شد شهر قیساریه بود. فتح این شهر در سال ۱۸ یا ۱۹ اتفاق افتاد و این شهر نیز به صلح فتح شد و قرار شد بیست هزار دینار بدهند.^۴

عمر و عاص پس از بازگشت مسلمانان از نبرد یرموک و قیساریه، خود با سه هزار و پانصد نفر به مصر رفت. این کار او عمر را خشمگین کرد و به وی نامه نوشت و گفت: اگر قبل از رسیدن به مصر نامه به او رسید به جای خود باز گردد ولی نامه هنگامی به او رسید که او به مصر رفته بود. او به سال ۱۹ هجری آماده نبرد با اهل مصر شد و مصر را تصرف کرد. به دنبال آن عزم فسطاط کرد و بعد به جنان الریحان رفت. وقتی عمر و عاص اهل فسطاط را در محاصره قرار داد

۱- رسول جعفریان، همان، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- بلاذری، همان، صص ۲۰۲-۲۰۱.

۳- رسول جعفریان، همان، ص ۱۱۳.

۴- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۱۸۶؛ ابن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷.

زیرین عوام به او پیوست و توانست دروازه‌های شهر را بگشاید و مردم این دیار با پرداخت جزیه و خراج زمینهایشان صلح کردند.^۱

عمر وعاص به سال ۲۰ هجری شهر اسکندریه را فتح کرد. اگر چه محاصره این شهر به طول انجامید ولی بالاخره مقوقس حاکم مصر با عمر مصالحه کرد و قرار شد سیزده هزار دینار بدهند.^۲ در سال ۲۲ عمر وعاص به طرابلس رسید. در آنجا به جنگ پرداخت. در این شهر غنائم بسیاری از جمله دیبای زرینت نصیبشان شد. بین این شهر تا آفریقا نه روز فاصله بود که وقتی به عمر نامه نوشت عمر به او اجازه جنگ نداد و ایشان را منع کرد.

علل اوج‌گیری فتوحات در منطقه ایران

اما عواملی که سبب شد اعراب در مدت کمتر از ده سال با چنان نیروی نامنظم و ساز و برگ ابتدایی این امپراتور بزرگ ایران را نابود سازد به شرح زیر است:

- ۱- ایمان به خدا و دین اسلام که برگرفته از تعلیمات حضرت رسول بود.^۳
- ۲- اعتقاد به پیروزی یا شهادت که اعراب را طی این نبردها پیش برد.
- ۳- ایجاد انگیزه در مردم برای به دست آوردن غنیمت و تصاحب اسیران زن و مرد.
- ۴- سادگی سربازان مسلمان در مقایسه با حشمت و عظمت نیروهای غیرمسلمان.
- ۵- ناخشنودی مردم از حکومت ساسانی در پایان کار این خاندان.

۱- بلاذری، فتوح البلدان، صص ۳۰۴-۳۰۵.

۲- همان، ص ۳۰۸.

۳- البته ناگفته نماند یکی از علل پیروزی مسلمانان این بود که مقاومت جدی در برابر آنها نمیشد. چراکه همین اعراب مسلمان در اروپا پیشروی کردند، اما پس از آن که با مقاومت شدیدی در برابرشان شد خواه و ناخواه فتوحاتشان در اروپا متوقف شد. اصحاب امام حسین علیه السلام با آن همه ایمان‌شان در مدت قلیلی به دست سپاهیان یزید کشته شدند.

۴- غلامی، یوسف، پس از غروب، ص ۲۹۳.

- ۶- فشار سخت طبقه حاکم و دستگاه‌های وابسته به آن بر مردم.
- ۷- امتیازهای طبقاتی و برخورداری دسته‌ای خاص از این امتیاز و محروم ماندن اکثریت مردم.
- ۸- دیرینگی و بی روح گردیدن آیین زردتشتی.
- ۹- نشر مبادی اسلام در ایران و سادگی و بی‌پیرایگی این دین بخصوص اصل عدالت و مساوات.
- اما با این حال بسیاری از عوامل، مورد سودجویی خلفا قرار گرفت. چراکه افزون بر راه اندازی جبهه‌های جنگ به نام جهاد و در راه خدا بهترین وسیله برای جلوگیری از اختلافات داخلی بود. در آن موقعیت اگر کسی میخواست برای ارجمندترین حق پایمال شده خود دادخواهی کند، هرچند شریفترین مردم بود، فردی دنیا دوست و یا ریاست طلب معرفی شد. بنابر این آن دوره برای حکومتیان بهترین زمان نیل به اهداف سیاسی و تثبیت موقعیت شناخته می‌شد، و با توجه به آنکه پس از فتح سرزمین‌های تازه، کمترین کوششی برای ترویج فرهنگ دینی و احادیث نبوی صورت نمی‌پذیرفت، تردید نیست که انگیزه آن کشورگشایی تبلیغ آیین نبوی نبوده است و بهترین بهره حکومت از آن هجوم‌ها، گسترش قدرت و محدوده دولت مرکزی و نیز تفکر سیاسی و دینی آن بود.^۱

علل اوج‌گیری فتوحات در منطقه روم

وقتی ابوبکر در گذشت، عمر به خلافت رسید. پادشاه روم هراکلیوس که نمی‌خواست خود را شکست خورده بداند، نیرویی را فراهم کرد تا مسلمانان را شکست بدهد. ولی مسلمانان، شهرهای شام را یکی پس از دیگری تصرف کردند.

۱- همان، ص ۲۹۴.

اما در این فتوحات در این مناطق، گذشته از نیروی ایمان و اعتقاد دینی مسلمانان که عامل اصلی پیروزی آنها بود از جهت ظاهر نیز اوضاع و شرایطی مهیا شد که ان پیروزی را آنچنان تند و در کوتاه مدت میسر ساخت. عوامل به صورت خلاصه چنین است:

۱- مردمی که در این سرزمینها به سر می‌برند، هرچند از نژاد اعراب نبودند و به زبان عربی سخن نمی‌گفتند، اما از جهت آداب و رسوم به عرب نزدیکتر بودند تا با رومیان و زبانی که به آن تکلم می‌کردند با زبان عربی پیوند داشت.

۲- ازدیرباز پیش از اسلام دسته‌هایی از مردم جنوب و نیز حاشیه صحرا به تدریج برای تجارت و یا کار، به این سرزمین‌ها رفته و با ساکنان آن به هم آمیخته بودند. در جنگ‌هایی که در گرفت، طبیعی بود که این مردم از اعراب طرفداری کنند نه از رومیان.

۳- رفتار سپاهیان فاتح با مردم به مراتب ساده تر از حکومت‌های دست‌نشانده امپراطوری بود. نمونه‌ای از این سادگی را مردم آن سرزمین با آمدن خلیفه مسلمان به بیت‌المقدس دیدند.

۴- مبلغ مالیاتی که برای سرزمین‌های فتح شده تعیین می‌شد، نسبت به آنچه به حکومت‌های خود می‌پرداختند بسیار کمتر بود. به طور خلاصه سادگی و بی‌پیرایگی و عدالت اسلامی را علل اصلی در همه فتوحات می‌توان دانست.

۵- مردمی که در سرزمین‌های سوریه کنونی، اردن و فلسطین ساکن شدند، مسیحیت را قبول کردند. مردم مصر نیز پیرو این دین گردیدند. اما با گذشت زمان، بحث‌های کلامی مسیحیت بالا گرفت و مکتب‌های فکری گوناگون پدید آمد و جدال‌ها و مناقشه‌های لفظی به تعصب‌های شدید منتهی شد. هر اکیلیوس امپراتور روم تلاش کرد تا فرقه‌ها را به هم نزدیک کند. لیکن کوشش او به ثمر

نرسید. آنان کینه به دل گرفتند و برای این که دوباره زیر سلطه رومیان نروند با اعراب در برانداختن آنان همکاری کردند.

غنائم به دست آمده از فتوحات^۱

یرموک: منطقه یرموک در زمان عمر (۱۳ ق) با جنگ فتح شد. تعداد افراد مسلمین به قولی ۴۶.۰۰۰ نفر و به قول دیگر ۲۴.۰۰۰ نفر بود، حداقل ۱۲۰.۰۰۰ نفر از دشمنان کشته شدند. سهم سوار ۱۵۰۰ دینار = ۱۵.۰۰۰ درهم شده. سهم سوار در این نبرد ۲۴.۰۰۰ دینار = ۲۴۰.۰۰۰ درهم و سهم پیاده ۸.۰۰۰ دینار = ۸۰.۰۰۰ درهم و به تعداد دینار هم نقره و درهم به آنها رسید. غنائم و جواهرات فراوان و ۴۰.۰۰۰ اسیر گرفتند. خمس غنائم به مدینه فرستاده شد و بقیه بین لشکریان تقسیم شد.

دمشق: این شهر در زمان عمر (۱۳ ق) با سپاه اعراب مسلمانان به جنگ پرداختند و سپس صلح کردند. مبلغ ۱۰۰.۰۰۰ دینار مساوی یک میلیون درهم وجه المصالحه دریافت شد. خمس آن به مدینه فرستاده شد و بقیه بین لشکریان تقسیم گردید. لشکر ۳۷.۰۰۰ نفر بودند.

قادسیه: این منطقه در زمان عمر (۱۴ ق) با جنگ فتح شد. موقع غنائم، لشکر اسلام حدود ۳۰.۰۰۰ نفر بودند و تعدادی اسیر و اموال و اشیاء بدست آمده که قیمت آنها را کسی نمی دانست. تعداد کشته های دشمن در جنگ قادسیه ۱۰.۰۰۰ نفر بودند. آن قدر غنائم جمع آوری شد که قبل از قادسیه هرگز مثل آن به دست نیامد. درفش کاویانی ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار درهم، کلاه جنگی رستم ۱۰۰.۰۰۰ درهم، لباس های جنگی او ۷۰.۰۰۰ درهم، گاو و گوسفند و غذاهای فراوان ۳۰.۰۰۰ دینار، سهم سوار ۱۴.۰۰۰ درهم و سهم پیاده ۱۷.۰۰۰ درهم شد. با این

۱- همان، صص ۲۹۴-۲۹۳؛ غلامی، یوسف، مقاله فتوحات دوره خلفا [دسترسی ۱۵ مهر ۱۳۸۸].

حساب، سهم سوار ۲۸۰.۰۰۰.۰۰۰ و پیاده ۷۱.۰۰۰.۰۰۰، سهم جنگجویان ۳۵۱.۰۰۰.۰۰۰ و حداقل کل غنائم نقدی ۴۳۸.۷۵۰.۰۰۰ بود.

مدائن: این شهر در زمان عمر (۱۶ ق) با جنگ فتح شد. سربازان اسلام ۶۰.۰۰۰ نفر سواره بودند که به هر نفر ۱۲.۰۰۰ درهم رسید. از بیت المال مدائن، لباس، کالا و جواهرات فراوان به دست آمده است. به طوری که تعیین قیمت آن ممکن نبود. گاو، گوسفند و شتر و غذاهای بی شماری نصیب مسلمانان شد. در بیت المال مدائن ۳ میلیارد درهم وجود داشت. قطعه‌ای از فرش ۳۶۰۰ متر مربعی بهارستان که به علی رضی الله عنه رسید و بهترین آن هم نبود. با این حال ۲۰.۰۰۰ درهم ارزش داشت. خمس غنائم، بعد از جدا کردن به مدینه فرستاده شد و بین اهل مدینه و مابقی بین سربازان تقسیم گردید. در بعضی منابع تاریخی مقدار موجود بیت‌المال را برابر^{۱۲} ۱۰×۳ درهم ذکر کرده‌اند، که نصف آن را رستم، هنگام حرکت به طرف قادیسیه با خود برد و بقیه را در بیت‌المال مدائن باقی گذاشته بود. از منابع تاریخی می‌توان استنباط کرد که بخشی از آن در نبرد مدائن به دست سربازان اسلام افتاد. بنابراین سهم سربازان و کل غنائم را می‌توان بدین نحو حساب کرد. سهم سربازان ۷۲۰.۰۰۰.۰۰۰ و حداقل کل غنائم نقدی ۹۰۰.۰۰۰.۰۰۰ بود.

جلولاء: این شهر در زمان عمر (۱۶ ق) با جنگ فتح شد. تعداد سپاهیان مسلمان ۱۲.۰۰۰ نفر بودند. کشته‌های دشمن به ۱۰۰.۰۰۰ نفر رسید. طلا، جواهرات و اشیاء زینتی فراوانی از قبیل مجسمه‌های طلایی و ... به دست آمد. آنقدر غنیمت گرفتند که هرگز مثل آن به دست نیامد. تعداد اسراء به حد زیادی بود که عمر می‌گفت: خدایا از اسرای جلولاء به تو پناه می‌برم. غنائم جلولاء به ۳۰.۰۰۰.۰۰۰ درهم و خمس آن به ۶.۰۰۰.۰۰۰ درهم رسید. به هریک از سپاهیان و سربازان اسلام ۹.۰۰۰ درهم و ۹ حیوان رسید. خمس غنائم به مدینه نزد عمر فرستاده شد.

قیساریه: این شهر در زمان عمر (۱۵ ق) به جنگ برخاست و سپس صلح برقرار شد. تعداد کشته‌های دشمن به ۱۰۰.۰۰۰ نفر و تعداد اسراء به ۴.۰۰۰ نفر رسید و ۲۰.۰۰۰ دینار یا ۲۰۰.۰۰۰ درهم وجه‌المصالحه دریافت شد. خمس غنائم و اسراء به مدینه نزد عمر فرستاده شد. اسراء بین یتیمان مدینه تقسیم شدند که بعضی برای نوشتن و بعضی برای کار کردن گمارده شدند.

رقه: این شهر در زمان عمر با سپاه اعراب مسلمان صلح کرد و ۲۰.۰۰۰ دینار = ۲۰۰.۰۰۰ درهم وجه‌المصالحه از آنان دریافت شد. اهل رهاحران نیز در زمان عمر با سپاه اسلام صلح کردند و هریک از آنها ۲۰.۰۰۰ دینار یا ۲۰۰.۰۰۰ درهم وجه‌المصالحه دریافت شد. از این سه شهر، مقدار ۶۰۰.۰۰۰ درهم غنیمت به دست آمد.

عین الوردیه: (راس العین): این شهر در زمان عمر با لشکر اعراب صلح کرد و از آنها ۳۰.۰۰۰ دینار = ۳۰۰.۰۰۰ درهم وجه‌المصالحه دریافت شد.

قرقسیا: اهل این شهر در زمان عمر ابتدا با اعراب مسلمان برخاسته و آنگاه صلح کردند و از آنها ۳۰.۰۰۰ دینار یا ۳۰۰.۰۰۰ درهم وجه‌المصالحه دریافت شد. اهل لنجار مثل اهل قرقسیا عمل کردند.

میافارقین: اهل این شهر در زمان عمر با سپاهیان مسلمان صلح نمودند و از آنها ۳۰.۰۰۰ دینار = ۳۰۰.۰۰۰ درهم نقداً دریافت شد.

نصیبین: این شهر در زمان عمر (۱۷ ق) به تصرف سپاه اسلام در آمد، تعداد سربازان ۵.۰۰۰ نفر بودند که به هریک از آنان به جز چهارپایان، برده و انواع کالاهای گران قیمت، ۱۰.۰۰۰ درهم رسید. خمس غنائم به مدینه فرستاده شد در نتیجه سهم سربازان ۵۰.۰۰۰.۰۰۰ درهم و کل غنائم ۶۲.۵۰۰.۰۰۰ درهم شد.

شهرهای لوبیه، لبدیه، سبره، زوید، مراقیه: در زمان عمر با اعراب مسلمان صلح نمودند و از هریک از این شهرها تعدادی اسیر، اسب، الاغ، گاو، گوسفند

(هر کدام ۳۰۰ تا) گرفتند، بنابراین مجموع غنائم این شهرها ۱.۵۰۰ اسیر، ۱.۵۰۰ اسب، ۱.۵۰۰ الاغ، ۱.۵۰۰ گاو و ۱.۵۰۰ گوسفند بود.

برقه: اهل این شهر در زمان خلافت عمر با لشکریان مسلمان به جنگ برخاسته، آنگاه صلح نمودند و از آنها ۵۰۰ اسیر و ۵۰۰ چهارپا گرفته شد.

تستر (شوشتر): این شهر در زمان عمر (۱۷ ق) با جنگ فتح شد. تعداد مسلمین بیش از ۲۰.۰۰۰ سواره و پیاده بود. تمام اموال و غنائم آنجا را به غنیمت گرفتند. از جمله: دینارهای زیاد کروی و طلا و جواهرات فراوان، غنائم بین سربازان تقسیم گردید که سهم سواره ۳.۰۰۰ و سهم پیاده ۱.۰۰۰ درهم شد. خمس غنائم به مدینه نزد عمر فرستاده شد. بنابراین غنائم عبارتست از: سهم پیاده‌ها، ۶.۶۶۷.۰۰۰ و سهم سواران ۳۹.۹۹۹.۰۰۰ و جنگویان ۴۶.۶۶۶.۰۰۰ و کل غنائم نقدی ۵۸۳.۳۲۵.۰۰۰.

نہاوند: این شهر در زمان عمر (۲۱ ق) با جنگ فتح شد. تعداد سربازان مسلمان ۳۰.۰۰۰ نفر و تعداد کشته‌های دشمن بیش از ۱۰.۰۰۰ نفر بود. غنائم فراوانی، از جمله گنج نخجیر جان (شامل انواع جواهرات و وسایل زینتی) به دست آمد که ۴.۰۰۰.۰۰۰ درهم ارزش داشت. خمس غنائم به مدینه نزد عمر فرستاده شد و بقیه بین سربازان تقسیم گردید. سهم سواره ۶.۰۰۰ و سهم پیاده ۲.۰۰۰ درهم شد. بنابراین غنائم عبارت بود از: سهم سواران، ۱۲۰.۰۰۰.۰۰۰ پیاده‌ها ۲۰.۰۰۰.۰۰۰، جنگجویان ۱۴۰.۰۰۰.۰۰۰ و کل غنائم ۱۷۵.۰۰۰.۰۰۰.

ری: اهل این شهر در زمان عمر (۲۲ ق) ابتدا به جنگ با مسلمانان پرداختند. سپس صلح کردند و مقرر شد که ۲.۰۰۰.۰۰۰ درهم به عنوان وجه المصالحه به صورت نقدی پردازند. تعداد سپاه اسلام ۱۰.۰۰۰ نفر بود. خمس غنائم را به مدینه نزد عمر فرستادند. تعداد غنائم آن مثل مدائن ۹۰۰.۰۰۰.۰۰۰ درهم بود.

اصفهان: اهل اصفهان در زمان عمر با فاتحان مسلمان صلح و ۱۰۰.۰۰۰ درهم نقدی به ایشان پرداخت نمودند و تعداد سپاهیان مسلمان ۱۷.۰۰۰ نفر بود.

آذربایجان: اهل این منطقه در دوران خلافت عمر (۲۲ ق) ابتدا اقدام به جنگ و سپس مجبور به صلح شدند و ۸۰۰.۰۰۰ درهم به عنوان وجه المصالحه پرداختند و خمس غنائم نزد عمر فرستاده شد.

فارس و کرمان: در زمان عمر، بین لشکر اعراب مسلمان و اهالی این دو شهر جنگ در گرفت که سرانجام با پیروزی مسلمانان پایان یافت. تعداد مسلمین ۱۷.۰۰۰ نفر و تعداد کشته‌های دشمن ۱۰۰.۰۰۰ نفر بود. خمس غنائم به مدینه نزد عمر فرستاده شد که بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد و باقیمانده غنائم بین سربازان اسلام تقسیم شد. سهم سواره بیش از ۸.۰۰۰ درهم و پیاده بیش از ۴.۰۰۰ درهم شد. با توجه به این مطالب سهم پیاها ۲۲.۶۶۸.۰۰۰، سواران ۹۰.۶۶۴.۰۰۰ و سهم جنگجویان ۱۱۳.۳۳۲.۰۰۰ و حداقل کل غنائم نقدی ۱۴۱.۶۶۵.۰۰۰ بود.

تکریت: این شهر در زمان خلافت عمر (۱۶ ق) با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد. تعداد سپاهیان عرب مسلمان در این جنگ ۵.۰۰۰ نفر بود. سهم سواره ۳.۰۰۰ درهم و پیاده ۱.۰۰۰ درهم شد. خمس غنائم به مدینه نزد عمر فرستاده شد. در نتیجه سهم پیاده‌ها ۱.۶۶۷.۰۰۰ و سواران ۹.۹۹۹.۰۰۰ جنگجویان ۱۱.۶۶۳.۰۰۰ و کل غنائم ۱۴.۵۷۸.۷۵۰ بود.

حمص: اهل حمص در عصر خلافت عمر (۱۵ ق) به جنگ با مسلمانان برخاستند ولی در نهایت مجبور به صلح شدند. و مقرر گردید که ۱۷۰.۰۰۰ دینار = ۱.۷۰۰.۰۰۰ درهم به مسلمانان پرداخت کنند. خمس غنائم به مدینه نزد عمر فرستاده شد.

اسکندریه: این شهر در دوران خلافت عمر (۲۰ ق) بعد از جنگ با اعراب مسلمان مجبور به تقاضای صلح شد و مقدار ۱۳.۰۰۰ دینار = ۱۳۰.۰۰۰ درهم به سپاه اسلام پرداخت کرد و خمس غنائم به مدینه نزد عمر فرستاده شد.
حلب: این شهر در زمان عمر با صلح فتح شد و ۳۰.۰۰۰ = ۳۰۰.۰۰۰ درهم پرداخت کردند.

ابله: این شهر در زمان خلافت عمر (۱۴ ق) با جنگ به تصرف سپاه اسلام درآمد. تعداد سربازان مسلمان ۳۰۰ نفر بود که به هر نفر ۲ درهم و تعدادی کالا رسید. تعدادی اسیر اسلام و دیگر با ۸۰.۰۰۰ مثقال طلا را به غنیمت گرفتند. هر مثقال برابر یک دینار رومی بود، بنابراین این:

$$\text{درهم } ۸۰.۰۰۰ \times ۱۰ = ۸۰۰.۰۰۰$$

$$\text{درهم } ۶۰۰ + ۸۰۰.۰۰۰ = ۸۰۰.۶۰۰$$

خراسان (شامل شهرهای آن): این منطقه در زمان عمر (۲۲ ق) به تصرف اعراب مسلمان درآمد. تعداد سپاه اسلام ۲۰.۰۰۰ بود. در این جنگ و هم چون جنگ قارسیه: سهم سواره ۱۴.۰۰۰ درهم و پیاده ۷.۱۰۰ درهم بود. در نتیجه سهم سواران ۱۸۶.۶۶۲.۰۰۰، پیاده ها ۴۷.۳۳۵.۷۰۰ و جنگ جویان ۲۳۳.۹۹۷.۷۰۰ و کل غنائم ۲۹۲.۴۹۷.۱۲۵ شد.

همدان: اهالی این شهر در زمان عمر (۲۲ ق) به جنگ با مسلمین برخاسته، آنگاه خواستار صلح شدند و مقرر شد ۱۰۰.۰۰۰ درهم پرداخت نماید.
رامهرمز: اهل آن در دوران خلافت عمر و بعد از اقدام به جنگ پرداخت ۸۰۰.۰۰۰ یا ۹۰۰.۰۰۰ درهم تن به صلح دادند.

نهرتیری: مردم آن در دوران خلافت عمر (۱۵ ق) به جنگ با اعراب مسلمان برخاستند آنگاه بر مقدار ۱.۱۰۰.۰۰۰ درهم صلح را پذیرفتند.

شهرهایی که تعداد غنایم به دست آمده از آن بیان نشده است.

توج: در زمان خلافت عمر (۲۳ ق) با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد، هر چه در آنجا بود به غنیمت گرفته شد و خمس آن نزد عمر به مدینه فرستاده شد. **مکران:** این شهر با جنگ فتح شد. غنایم زیادی نصیب مسلمانان شد و خمس غنایم نزد عمر به مدینه فرستاده شد و بقیه بین سپاهیان تقسیم گردید. **نمارق:** در دوران خلافت عمر با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد، غنایم فراوان از جمله عطر، نصیب مسلمانان شد و خمس غنایم به مدینه نزد عمر فرستاده شد.

کسکر (سقاطیه): در زمان خلافت عمر (۱۳ ق) با جنگ فتح گردید. غنایم فراوان از جمله آذوقه و مخازن پادشاه به تصرف مسلمانان درآمد و خمس غنایم به مدینه نزد عمر فرستاده شد.

بویب: در زمان خلافت عمر (۱۳ ق) با جنگ فتح شد و اسیر و غنایم فراوان از جمله گاو و گوسفند و آرد نصیب مسلمانان شد و همه غنایم تقسیم و خمس آن به مدینه فرستاده شد.

بعلبک: در زمان عمر (۱۳ ق) با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد. مال، سلاح، اسب، برده‌بی شمار گرفته شد. تعداد مسلمانان ۵۱.۰۰۰ نفر بود و آنقدر از سپاه دشمن کشته شدند که روی زمین سرخ شد.

فلسطین: در زمان خلافت عمر (۱۴ ق) با جنگ فتح شد. غنایم و اسیر بسیار نصیب مسلمانان شد خمس آن نزد عمر به مدینه فرستاده و باقی مانده آن بین سپاهیان تقسیم شد. تعداد سپاهیان حدود ۲۰.۰۰۰ نفر بود.

بصره: در زمان خلافت عمر (۱۴ ق) با جنگ فتح شد. کالا و سلاح و اسیر به غنیمت مسلمین درآمد. خمس غنایم را جدا و بقیه را بین سپاهیان تقسیم کردند. مسلمانان ۳۰۰ نفر بودند.

ماسبدان: این منطقه با جنگ فتح گردید سپاه اعراب ۱۰.۰۰۰ نفر بودند و غنیمت بی شماری گرفتند.

زور: این منطقه با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد، مسلمانان ۱۰.۰۰۰ نفر بودند و آنقدر غنیمت گرفتند که امکان شمارش آن نبود.

قنسرین (منطقه دمشق): در سال (۱۵ ق) با جنگ فتح شد و گاو و گوسفندانی به غنیمت مسلمانان درآمد و بخشی از آن را بین سربازان تقسیم کردند.

خابورا: این منطقه با جنگ فتح شد و اموال آنجا به غنیمت مسلمانان درآمد. تعداد مسلمین ۱.۰۰۰ سوار بود.

اهواز: در سال (۱۷ ق) با جنگ این منطقه به دست اعراب افتاد که ۱۰.۰۰۰ نفر بودند. اموال آنجا را به غنیمت گرفته، خمس غنایم را نزد عمر فرستادند.

مناذر: در دوران خلافت عمر (۱۷ ق) با جنگ به تصرف سپاه اسلام که ۱۰.۰۰۰ نفر بودند درآمد، اموال آنجا به غنیمت و اهل آنجا به اسیری درآمدند.

نهر تیری: در سال (۱۷ ق) با جنگ فتح شد و غنایم فراوانی به دست آمد. **شوش:** در دوران عمر (۱۷ ق) با جنگ به تصرف سپاه اسلام درآمد که ۱۰.۰۰۰ نفر بودند و در آمد و هر چه آنجا بود تقسیم شد.

قم: با جنگ این منطقه فتح شد و هر چه در آن بود جمع شد. **طرابلس:** در سال (۲۲ ق) با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد و هر چه آنجا بود به غنیمت گرفته شد.

حلوان: در دوران خلافت عمر با جنگ فتح شد و هر چه در آنجا بود جمع شد.

بلخبر: در سال (۲۲ ق) با جنگ فتح و غنایمی نصیب مسلمانان شد.
جُور (اردشیر خره): در سال (۲۳ ق) با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد و غنایمی به دست آمد که خمس آن را نزد عمر فرستادند و باقی مانده را بین سپاهیان تقسیم کردند.

پیرو یا بیرو (منطقه اهواز): در سال (۲۳ ق) با جنگ به تصرف سپاه اسلام درآمد، آنچه آنجا بود به غنیمت گرفته شد و خمس غنایم به مدینه نزد عمر فرستاده شد.

کابل: در دوران خلافت عمر با جنگ به تصرف مسلمانان درآمد و زنان و فرزندان اسیر شدند و اموال فراوان به غنیمت گرفته شد و خمس غنایم به مدینه نزد عمر فرستاده شد.

در مجموع حداقل غنایم شهرهای فوق که در دوره عمر بن خطاب بوده است عبارت است از حدوداً ۱۵.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ درهم و خمس این غنایم عبارت است از حدوداً ۳.۰۰۰.۰۰۰.۰۰۰ درهم.

علی القاعده غنایم باید به صورت نقدی و اشیاء قیمتی وارد مدینه می‌شد، زیرا مسلمانان در دو جبهه عظیم ایران مدام جنگ‌های پی در پی داشتند و انواع غنایم را به دست می‌آوردند. برای حل مشکل تقسیم غنایم غیر نقدی بین سربازان مسلمان و مشکل نگهداری و حمل خمس آن به مدینه، معقول به نظر می‌رسد که آنها را تبدیل به درهم و دینار کنند، علاوه بر این، از ظاهر نقل‌های تاریخی ذکر شده می‌توان استنباط کرد که علی‌رغم این که غنایم به دست آمده معمولاً از نوع کالا بود، اما هنگام تقسیم، در اغلب موارد، سهم سپاهیان به صورت نقدی به آنها پرداخت می‌شد. البته علاوه بر خمس، بخشی از غنایم سهم سربازان نیز باید وارد مدینه می‌شد، زیرا تعدادی از خانواده‌ها و بستگان جنگجویان در مدینه سکونت

داشتند. تعداد خمسی که از شهرهای فوق در طول چندین سال وارد مدینه شد حدوداً ۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ درهم بود و گاهی در برخی از جنگ‌ها، مثل یرموک ۲۳۶۱.۳۰۴.۰۰۰ درهم خمس غنایم بود که وارد مدینه شد.

پیامد فتوحات و غنایم

آنچه که ما امروز از فتوحات خلفا می‌شناسیم در نگاه جامعه‌شناختی و به دور از تعصب چیزی جز گسترش قلمرو سیاسی و جغرافیایی به وسیله خشونت و لشکرکشی نبوده، پدیده‌ای که با دیدگاه و روش رسول خدا ﷺ هیچ هم‌خوانی نداشت و هیچ ضرورتی هم آن کردار شتابانه را توجیه نمی‌کرد.

قرآن هدف بعثت پیامبران را گسترش عدالت و تربیت انسان یاد کرده است و آنچه در دوران خلفا رخ داد جز کوششی برای تاسیس امپراطوری و کسب غنایم و برده‌گیری فراگیر چیزی نبوده. روی آوری به گشودن دروازه‌های کشورهای همسایه زمانی انجام می‌گرفت که مسلمانان هنوز جز الفبایی از اسلام چیزی نمی‌دانستند. ارزش‌های جاهلی در نهان زندگی ایشان ریشه داشت و ارزش‌های اعتقادی در عمق وجودشان نفوذ کرده بود. گروه جنگنده پشت‌از شهادت و رزم‌آوری چیزی کم نداشت اما از بینش و تربیت دینی محروم بود. آنها زمانی در گرداب جنگ‌ها فرو افتادند که برخی هنوز جز آیاتی چند از قرآن، از دین خود هیچ نیاموخته بودند. این ضعف عمیق، آنگاه که با پیروزی چشمگیر مادی در آمیخت و طعم لذت و غنیمت را به آنان چشاند همان معنویت اندک را هم از ایشان زدود و به خوشگذرانی عادت داد و از ادامه راهی که رسول خدا ﷺ برای

استواری آن، رنج‌ها کشیده بود دور کرد و از مسلمانان عناصری ساخت که با حفظ دنیایشان، از هر خلیفه‌ای پیروی کردند.^۱

در کنار این مسائل هیچ تاریخ نویسی ننوشته است که در پی باز شدن دروازه‌های اسلام به سوی دیگر مردمان سرزمین‌ها فرهنگ اسلامی و آداب قرآنی به آنان تعلیم داده شده باشد. ای کاش به همین اکتفا شده بود نخستین بخشنامه پس از فتح این کشورها، ممنوعیت نقل و نگارش حدیث پیامبر به بهاء مشغول داشتن مردم به قرآن بود آن طرح، طرح حمایت از قرآن معرفی شد، ولی در باطن چیزی جز دورافکنی زیرکانه سنت پیامبر ﷺ نبود. در پی این بخشنامه هیچ فرد صحابی حق نداشت کمترین حدیثی از دوران رسول خدا ﷺ نقل کند. هرچند آن حدیث در تفسیر و توضیح آیه ای از قرآن باشد نه تنها مردم که اهل آن حضرت نیز که مفسران واقعی قرآن شناخته می‌شدند از این کار باز داشته شدند.^۲

غنائم به دست آمده اگر چه در دوره عمر بن خطاب پیامدهایی را به دنبال داشت اما در دوره عثمان صورت محسوس‌تر و آشکارتری پیدا کرد. زیرین بکار از زهری روایت کرده است که در زمان عمر بن خطاب گوهر کسری را نزد عمر آوردند و در مسجد نهادند چون خورشید بر آن تابید، همانند شعله آتش می‌درخشید. عمر به خازن بیت‌المال گفت: مرا راحت کن و آن را بین مسلمانان تقسیم کن شاید این موجب فتنه و بلا شود. خازن گفت: نمی‌توان آن را بین مسلمانان تقسیم کرد چون گوهری گران‌بهاست و کسی قدرت خرید آن را ندارد. لکن آن را تا سال آینده نگه داریم ممکن است کسی توان خرید این گوهر را پیدا کند پس عمر دستور داد آن را به بیت‌المال منتقل کنند. وقتی عمر کشته شد این

۱- شهیدی، جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۱۲۴-۱۲۳.

۲- یوسفی، احمدعلی، برآورد کمی غنائم در عصر خلفای راشدین، فصلنامه تاریخ اسلام، صص ۶۸-۳۳ [نمایه].

گوهر همچنان در بیت‌المال بود. عثمان با در دست گرفتن قدرت آن گوهر را به دختران خود داد تا زیور خود سازند.^۱

عثمان دست درازی‌های دیگر نیز نسبت به بیت‌المال داشت. او در زمان خلافت خود دستور داد که از بیت‌المال ۴۰۰۰۰ درهم به عبد الله بن خالد بن اسید به عنوان صلّه و ۱۰۰۰۰۰ درهم به ابن‌العاص پدر مروان بن حکم پردازند. او چند صد هزار درهم برای هزینه ازدواج دختر خود پرداخت.^۲

بحث مال اندوزی بزرگان در زمان عثمان به حدی رسیده بود که وقتی عبدالرحمن بن عدف وفات کرد اموالش را نزد خلیفه آوردند تا تقسیم کند به مقداری طلا جمع شده بود که شخص این طرف مجلس شخص آن طرف را نمی‌دید و این مصاف بود با زمانی که ابوذر را از شام آورده بودند و با ران‌های مجروح در آنجا نشسته بود. وقتی عثمان از کعب‌الاحبار پرسید کسی که این اندازه طلا به ارث بگذارد چیزی بر او هست، او گفت: نه! ابوذر با آن حال با عصایی که در دستش بود بر سر کعب‌الاحبار کوبید و گفت: ای یهودی زاده تو این را به ما می‌آموزی و آنگاه سوره توبه: ۳۵-۳۴ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ تَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ تَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از علمای دینی یهود و راهبان البته اموال مردم را به نا حق می‌خورند و از راه خدا باز می‌دارند و کسانی را که به زر و سیم می‌اندوزند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، آنها را به عذابی دردناک نویدشان ده. روزی که آن را در آتش دوزخ سرخ کنند و با آن بر

۱- غلامی، یوسف، پس از غروب، صص ۱۹۲-۱۹۱؛ غلامی، یوسف، مقاله فتوحات دوره خلفا.

پیشانی و پهلو و پشتشان داغ نهند این است آنچه برای خود می اندوختید، پس بچشید، آنچه را می اندوختید» را خواند.^۱

با حوادثی که در دوران عمر اتفاق افتاد، گسترش قلمرو جغرافیایی، فتوحات فراوان، غنایم به دست آمده از فتوحات و ممنوعیت نقل حدیث پیامبر، سنت با بدعت به هم آمیخت. در چنین شرایطی بازشناسی این دو سخت دشوار گردید و شبهات و خرافات بیش از حدیث رونق گرفت و انجام هر فعالیتی که بخواهد بیش از این جامعه را به سوی اسلام راستین بازگرداند، بسیار مشکل و بلکه ناممکن شد در چنین برهه‌ای از زمان برای خلفا و جانشینان آنان، خام کردن مردم و رام کردن آنها برای پذیرفتن اهداف حکومتی کار آسانی گردید چون معیارهای حق و باطل و صحیح و ناصحیح در هم شده بود بانگ مخالفتی نیز از کسی بر نمی‌خاست و آن‌که فریاد بر می‌آورد یک صد فریاد علیه او به پا می‌خواست تا از پای در آید. با سرازیر شدن ثروت انبوه و اسیران فراوان که از فرهنگ و تمدن پیشرفته تری بر خوردار بودند به یکباره جامعه بسیط و بدوی عربستان را دستخوش تغییر کرده بود.^۲

طبری نقل می‌کند:

«در هنگامی که خمس‌های «جلولاء» را نزد عمر آوردند او با برداشتن سرپوش و دیدن یاقوت و زمرد گریه کرد، عوف به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ به خدا این مقام شکر است. عمر گفت: به خدا بر این نمی‌گیریم. اما خدا این چیزها را به قومی ندهد مگر آن‌که حسودی آرند، دشمنی کنند، به جان همدیگر افتند و همواره می‌گفت: خدایا از فرزندان اسیران جلولاء به تو پناه می‌برم.^۳ آمیزش قدرت و ثروت بی‌حد و حصر با روحیه بدوی

۱- نظری، منفرد، علی نظری منفرد، قصه مدینه، ص ۴۲۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶.

۲- خاوری، عبدالرسول، خلفاء، ج ۲، ص ۱۵.

۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۹؛ عسگری، سید مرتضی، نقش ائمه علیهم‌السلام در احیای دین، ج ۱۴، ص ۵۳.

اعراب و باورهای دینی آنان مؤلفه‌ای را ایجاد کرده بود که با گذشته آن قابل مقایسه نبود. جامعه اسلامی پس از آن دچار مشکل شد.^۱

حفظ و حراست از ثروت انبوه و گسترده قلمرو نیازمند نیروهای نخبه و باورمند بود که توانایی پاسداری را داشته باشند در حوزه مدینه یا چنین کسانی وجود نداشتند یا شمار آنان اندک بود. البته عمر کمتر از چهره صحابه برای اداره امور استفاده می‌کرد. وقتی از او در این باره سوال شد پاسخ داد: او قصد ندارد که آنان را به کارهای اجرایی آلوده سازد. حتی عمر اجازه خروج مهاجران را به مدینه نمی‌داد و حتی هر کس از صحابه قصد خروج از مدینه را داشت باید از عمر اجازه می‌گرفت.^۲

سختگیری‌های عمر در استفاده از صحابه بدین جا ختم نمی‌شد چراکه عمر در این راستا می‌کوشید تا نگذارد عرب خوی جز عرب را تقلید کند چنان که می‌توانست بر آنان سخت می‌گرفت حتی گاهگاه که از بزرگان قریش و صحابه پیامبر به نزد او می‌آمدند تا به بهانه جهاد در راه خدا یا به راستی برای جهاد به خارج از عربستان سفر کند عمر چون بر دگرگونی خوی آنها بیم داشت می‌گفت: جهادی که در عصر رسول خدا کردی برای تو کافی است بهتر است در خانه خود بشینی، نه کسی تو را ببیند و نه کسی را ببینی.^۳

اداره سرزمین‌هایی که با صلح به دست آمده بود چون مشمول پرداخت مال المصالحه معینی بود برای حکومت مشکل‌چندانی را به وجود نمی‌آورد.^۴ اما اداره سرزمین‌هایی که متعلق به حکومت‌ها و شاهزاده‌ها و اشراف دربار ساسانی و یا سالکانی بود که زمین خود را رها کرده بودند با اشکال روبه رو شد. این که آیا

۱- ظریفیان شفیعی، غلامرضا، دین و دولت در اسلام، ص ۱۹۷.

۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۳۴.

۳- ظریفیان شفیعی، غلامرضا، همان، ص ۱۹۷.

۴- کاتب واقدی، محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۱۶۰-۱۵۹.

باید بین مجاهدان و جنگاوران تقسیم می‌شد یا به صورت استفاده عمومی در اختیار بیت‌المال قرار گرفته شود. بزرگان مهاجر و انصار که در جنگ شرکت کرده بودند، اصرار فوق‌العاده‌ای داشتند که سرزمین‌های فتح شده باید بین آنان تقسیم شود و البته هرکس تمایل داشت مقدار بیشتری از این سرزمین‌ها را در تملک خویش داشته باشد. آنگاه که کار به مرحله حساسی رسید حضرت علی علیه السلام نظر دادند که سرزمین‌های فتح شده از آن همه مسلمانان است و این اموال به عنوان خالصه دولتی ضبط شد.^۱ عمر همچنان زمین‌ها را به کشاورزانی که در آن کار می‌کردند واگذار کرد و با آنها قراردادهایی منعقد کرد که در مقابل در آمد آن را به بیت‌المال خزانه بدهند.^۲

گسترش فتوحات و ضرورت حفظ امنیت مناطق مفتوحه از یک سو و عدم بهره‌گیری از صحابه پیامبر به دلایل مختلف از سوی دیگر، امکان تربیت صحیح جامعه اسلامی مبتنی بر ارزش‌های اعتقادی را سلب می‌کرد و این در حالی بود که جامعه اسلامی به سرعت با فرهنگ‌های مختلف می‌آمیخت و نقصان تربیت صحیح موجب می‌گردید از میزان تاثیرگذاری مسلمانان بر فرهنگ‌ها و جوامع مختلف تحت اختیار کاسته شود.^۳

پیامد مثبت فتوحات

قانون و آیین حکومت ایران مقارن ظهور اسلام طوری بود که اکثر ملت ایران را وامی‌داشت برای متابعت از حکومت و آیین تازه‌ای خود را آماده کنند. به همین جهت بود که وقتی ایران به دست مسلمانان فتح شد مردم ایران علاوه بر این که

۱- شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۲۷.

۲- همان، ص ۱۲۸.

۳- صدر، سید محمدباقر، سی سال پس از پیامبر، صص ۹۳-۹۲.

عکس العمل مخالفی را از خود نشان ندادند، خود برای پیشرفت اسلام زحمات طاقت فرسایی کشیدند. ایرانیان به تدریج دین اسلام را پذیرفتند. حقیقت این است که علت تشیع ایرانیان و علت مسلمان شدنشان یک چیز است. ایرانی روح خود را با اسلام سازگار می‌دید و گمگشته خویش را در اسلام یافت. آن چیزی که بیش از هر چیز دیگر روح تشنه ایرانی را به سوی اسلام می‌کشید عدل و مساوات ایرانی بود. ایرانی قرن‌ها از این نظر محرومیت کشیده بود، انتظار چنین چیزی را داشت و خاندان رسالت پناهگاه عدل اسلامی مخصوصاً از نظر مسلمانان غیرعرب بود.^۱

ایرانیان از روی رغبت و رضایت اسلام را پذیرفتند و در ثانی اگر ایرانیان مجبور می‌بودند که عقاید و افکار پیشین را رها کنند و عقاید اسلامی را بپذیرند، چون مجبور بودند عقاید پیشین را ترک گویند، ناچار متوسل به حيله می‌شدند. ولی پس از آن که مسلم شد که هیچ وقت مسلمانان، ایرانیان را مجبور به ترک دین و مذهب و عقاید پیشین خود نکرده‌اند بلکه به آنها اجازه می‌دادند که آتشکده‌های خود را نگهداری کنند و حتی پس از آن که اهل کتاب در زمره مسلمین قرار می‌گرفتند و مسلمانان خود را ملزم به حفظ معابد آنها می‌دانستند و مانع تخریب آن معابد می‌شدند.^۲

تقسیم کردن غنائم در بین مسلمانان

با توسعه قلمرو اسلام، درآمد غنائم، نیز روز به روز افزایش یافت. عمر برخلاف سیره پیامبر و ابوبکر مقررری بیت‌المال را با تکیه بر اجتهاد خود تقسیم نمود. نحوه تقسیم بیت‌المال توسط عمر با خراج بسیاری از صحابه قرین بود،^۳ چراکه بنا به نقل

۱- شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۲۷.

۲- صدر، سید محمدباقر، همان، ص ۹۳.

۳- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۸۰.

طبری عمر گفت: مقرری را به ترتیب سابقه در اسلام می‌دهم، نه اعتبار، آنگاه گفت: از عموی پیامبر، عباس آغاز می‌کنم. برای عباس مقرری معین کرد. آنگاه برای جنگاوران بدر و پس از بدر تا حدیبیه و پس از آن، آنانی که در فتح مکه حضور داشتند یا در ایام ابوبکر جنگیده بودند و برای جنگ آوران قادسیه به ترتیب مقرری وضع کرد. برای مهاجران بیش از انصار، زنان را به ترتیب سابقه آنان.^۱

وقتی از عمر علت این کار را پرسیدند او گفت: من کسی را که با رسول خدا جنگیده و با کسی که در رزم با ایشان نبوده را در یک ردیف نمی‌گیرم. پس برای مهاجران و انصاری که در جنگ بدر شرکت کرده بودند، برای هریک سالانه ۵۰۰۰ درهم و سپس کسانی که اسلامشان هم‌مایه اسلام اهل بدر بودند و کسانی که در جنگ احد شرکت جسته بودند، ۴۰۰۰ درهم و برای پسران اهل بدر ۲۰۰۰ درهم، جز حسن و حسین علیهم‌السلام که به سبب قرابت‌شان به حضرت رسول همانند پدرشان ۵۰۰۰ درهم، برای عباس بن عبدالمطلب ۵۰۰۰ درهم، عمر احدی را بر اهل بدر ترجیح نداد، جز همسران پیامبر که برای هریک ۱۲۰۰۰ برقرار کرد.^۲ میزان مقرری عایشه و حفصه ۱۲۰۰۰ درهم بود ولی برای بقیه همسران پیامبر ۱۰۰۰۰ درهم تعیین گردید.^۳

برای مهاجرانی که پیش از فتح مکه هجرت کرده بودند، هریک ۳۰۰۰ درهم نوشت و کسانی که پس از فتح مکه مسلمان شده بودند، هریک ۲۰۰۰ درهم مقرر داشت. برای مسلمانانی که در مدینه بودند، ۲۵ دینار، برای اهل یمن و قیس که در

۱- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۱۱۳.

۲- همان، ص ۱۰۳.

۳- ظریفیان شفیعی، غلامرضا، دین و دولت در اسلام، ص ۱۹۸.

شام و عراق میزیستند، هر فرد به تفاوت ۲۰۰۰، ۱۰۰۰، ۹۰۰، ۵۰۰، ۳۰۰ دینار قرار داد.^۱

به نقل از یعقوبی عمر، نخستین کس را علی بن ابیطالب اعلام کرد و به او ۵۰۰۰ درهم و حسن و حسین علیهما السلام ۳۰۰۰ درهم و به قولی عباس بن عبدالمطلب را آغاز گرداند و ۳۰۰۰ برای انصار در بدر و ۴۰۰۰ برای اهل مکه و بزرگان قریش، ۵۰۰۰ درهم برای قریش که در بدر بودند.^۲

برای عایشه و حفصه، ۱۲۰۰۰ درهم و بقیه زنان و پیامبر ۶۰۰۰ درهم، برای صفیه و جویره ۵۰۰۰ درهم برای خودش ۴۰۰۰ و برای پسرش ۵۰۰۰، برای مردم مکه که هجرت نکردند ۶۰۰ و ۷۰۰ درهم، برای مردم یمن ۴۰۰ درهم، برای اهل مصر ۳۰۰ و برای اهل ربیعہ ۲۰۰ درهم قرار داد.^۳

این شیوه تقسیم بیت‌المال اگرچه به سخت‌گیری‌ها و مصادره‌های عمر نسبت به کارگزاران در دوران اولیه خلافت او نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نکرد، اما به مرور زمان موجب شد تا از سویی بعدها در بیت‌المال، مسلمانان و چگونگی مخارج آن دستخوش هرگونه تاویل و تفسیر می‌شوند و از دیگر سوی نیروهای اولیه و صحابی پیامبر از موقعیت ممتاز مالی در جامعه برخوردار شوند و عدالت که به عنوان یکی از ارکان حکومت دینی پیامبر به شمار می‌رفت. با تفاسیر کلامی جدید رفته‌رفته از جامعه مسلمانان رخت برنندد.^۴

۱- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۰-۱۷۹۸.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، صص ۶۳۱-۶۲۸.

۳- همان، ص ۶۲۷.

۴- همان، ص ۶۳۱.

داستان‌هایی از گریستن بر مظلوم‌ترین هویت تاریخ

سیدعلی موسوی*

چکیده

امام سجاد علیه السلام از حادثه عاشورا به بعد حالتشان تغییر نمود، وقتی غذا یا آب در مقابلشان می‌گذاشتند، این قدر گریه کرده که گریه‌هایش بر آن غذا می‌ریخت و می‌فرمودند: چگونه غذا بخورم و آب بنوشم در حالی که پدرم در کربلا گرسنه و تشنه بود. در حالی که قبل از شهادت ایشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از شهادت ایشان خبر داده و بر ایشان می‌گریستند و پس از شهادت ایشان نیز ائمه اطهار علیهم السلام به عناوین مختلفی بر ایشان می‌گریسته و دیگران را به این امر توصیه می‌نمودند.

* - طلبه حوزه علمیه واحد برادران.

این در حالی است که از آغاز خلقت وقتی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ از بهشت بیرون می‌رود، جبرئیل کلماتی را به وی آموزش می‌دهد که یکی از آنها نام حسین بن علی است و وی وقتی نام وی را می‌گوید به گریه می‌افتد پیامبران دیگر همچون حضرت نوح، ابراهیم، خضر، موسی، عیسی و زکریا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز برای ایشان گریه می‌کرده و آنان نیز قاتلین امام را لعنت نموده‌اند که به تفصیل در متن نوشتار به آن اشاره می‌شود.

واژه‌های کلیدی

حسین، گریه، اشک، پیامبر، قاتل.

مقدمه

این حسین کسیت که عالم همه دیوانه اوست این چه شمعی است که عالم همه پروانه اوست شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ، تنها یک حادثه تاریخی نبود، تنها مظلومیت خاندان قریش یا بهتر است بگوییم بنی هاشم نبود، که مثلاً عده‌ای مظلوم از نسل پیامبر در مقابل ظلم ایستادند و بالاخره شهید شدند، بلکه عظمت مصیبت از این جهت است که نماینده خداوند بر روی زمین و حجت وی بر عباد و بهترین مخلوق او در زمان خود، در مقابل کسانی ایستاده است که مصداق واقعی حیوانیت، بودند. آری کربلا جنگ با یک نفر نبود، آغاز واقعی جنگ با خداوند به شمار می‌آید. سلسله جنگی که خداوند خود وارد عمل می‌شود، لذا وی به تمام آسمان و زمین دستور می‌دهد تا خود را در این مصیبت تغییر دهند، لذا می‌بینید رنگ آسمان پس از شهادتش تغییر رنگ می‌دهد و به رنگ قرمزی در می‌آید.

حادثه‌ای که شاید بتوان آن را بزرگ‌ترین حادثه تاریخی جهان بشریت از آغاز خلقت آدم نامید، چنانچه از زبان خود خداوند در زیارت عاشورا، می‌خوانیم: «لقد عظمت لرزیه و جلت و عظمت المصیبه».

در این نوشتار به استمداد از خداوند متعال، داستان‌هایی برایتان نقل می‌کنیم، که به خوبی این عظمت را آشکار خواهد کرد، عظمتی که خداوند آن را حتی قبل از اتفاق، برای انبیاء قبلیش، بازگو می‌کند و آنان را به گریه و امید است مورد دعای آن حضرت باشیم.

۱- گریه امام سجاد علیه السلام

مورخین بیان کرده‌اند: امام چهارم علیه السلام، بر مصیبت پدر بزرگوارش، چهل سال گریست، در حالی که روزها روزه‌دار، و شب‌ها شب‌زنده‌داری می‌کرد. هنگام افطار که می‌شد، غلامش برای او غذا حاضر می‌کرد، و پیش رویش می‌گذاشت. عرض می‌کرد:

تناول نمائید، غذا بخورید، ای مولای من. حضرت می‌فرمود: (چگونه غذا و آب بخورم در حالی که) پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله با شکم گرسنه و لب تشنه شهید شد. مکرر حضرتش این جمله‌ها را بیان و گریه می‌کرد، تا اشک چشمش با غذا آمیخته می‌شد. ایشان تا زمان شهادت به همین حال بودند.

هم‌چنین آورده‌اند: یکی از غلامان حضرت سجاد نقل می‌کند: روزی حضرت رو به صحرا نهاد. من از پشت سر آن حضرت راه افتادم دیدم، حضرت روی سنگی سجده کرد، و من صدای ضجه و گریه او را، می‌شنیدم و شمردم، هزار مرتبه گفت: «لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا».

بعد سر بلند کرد. صورت و محاسن شریفش با اشک خیس شده بود عرض کردم: وقت آن نرسیده این حزن و اندوه برطرف شود و این گریه‌ها کمتر گردد؟ حضرت در جواب فرمود: آیا شنیده‌ای که یعقوب پیغمبر، دارای دوازده پسر بود، یکی از ایشان ناپدید شد، موی سرش از حزن و اندوه سفید، و کمرش خم گردید، و چشمانش از گریه نابینا شد. در صورتی که فرزندش یوسف، زنده بود؟ ولی من به چشم خود کشته شدن، پدر و برادرانم، و هفده نفر از اهل بیت خود را دیدم و به خون آغشته بر روی خاک شهید شدند. پس چگونه حزن و اندوه من برطرف شود و گریه‌ام تمام گردد؟!^۱

۲- گریه امام صادق علیه السلام

ابی هارون مکفوف، می‌گوید: بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم، ایشان به من فرمودند: برایم شعر بخوان، پس برای آن حضرت شعر خواندم. ایشان فرمودند: نه، به آن شکل که در جمع خودتان می‌خوانی و به همان نحو که در کنار قبر آن حضرت (امام حسین علیه السلام) مرثیه می‌خوانی، بخوان. وی می‌گوید: پس شعر ذیل را برای آن حضرت خواندم:

امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة

یعنی: گذر کن بر قبر امام حسین علیه السلام، پس به استخوان‌های پاک و مطهرش بگو. می‌گوید: وقتی حضرت گریستند، من خواندم را قطع کردم، پس حضرت فرمودند:

بگذر، پس من گذشتم، سپس فرمودند: بیشتر برایم بخوان.

پس این بیت را خواندم:

۱- /رمغان شهید، ترجمه مسکن الفواد، ص ۸۸.

یا مریم قومی فاندیبی مولاک و علی الحسین فاسعدی بیبکاک
ای مریم (مادر حضرت عیسیٰ علیه السلام) بایست و بر سرور خود ندبه و زاری نما، زاری کن
بر حضرت حسین علیه السلام و با این زاری و گریه خود او را نصرت و یاری نما.
وی می گوید: پس از خواندن این بیت، امام گریسته و مخدّرات شیون و زاری نمودند.
می گوید: وقتی بانوان آرام گرفتند، حضرت به من فرمودند:
ای ابا هارون، کسی که در مرثیه حضرت امام حسین علیه السلام شعر بخواند و ده نفر
را بگریاند بهشت برای او است، سپس حضرت افراد گریه کننده را کم کرده تا به
یک نفر رسیدند و فرمودند:
کسی که در رثاء حضرت حسین علیه السلام شعر خوانده و یک نفر را بگریاند بهشت
برای او است.
سپس فرمودند: کسی که یاد امام حسین علیه السلام نموده و برای آن حضرت بگرید
بهشت برای او است.^۱

۳- گریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

امام صادق علیه السلام نقل می فرماید: پیامبر در خانه ام سلمه بود و به او فرمود: کسی بر
من وارد نشود.
ام سلمه می گوید: پس حسین علیه السلام، آمد و من نتوانستم جلوی او را بگیرم.
نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، رفت و من نیز به دنبال او وارد شدم و دیدم حسین علیه السلام، بر
سینه ایشان نشسته و پیامبر صلی الله علیه و آله، می گرید و در دست او چیزی است که می گرداند.

۱- کامل الزیارات، ترجمه ذهنی تهرانی، ص ۳۴۴.

آنگاه پیامبر فرمود: ای ام سلمه، اینک جبرئیل مرا خبر داد که این فرزند کشته می شود و این تربت از مقتل اوست، آن را نزد خود نگه دار، وقتی خون شد، بدان حبیب من کشته شده است.

ام سلمه عرضه داشت: ای رسول خدا، از خداوند بخواه تا این شر را از او دفع کند!!

حضرت فرمودند: از خدا خواستم، اما به من وحی فرمود:

او به واسطه‌ی شهادت به درجه‌ای می‌رسد که هیچ‌یک از آفریدگان به آن نمی‌رسد و او را شیعه‌ای است که شفاعت می‌کنند و شفاعت آن‌ها پذیرفته می‌شود و مهدی علیه السلام از فرزندان حسین علیه السلام است. پس خوشا به حال کسی که از دوستان و شیعیان حسین است. والله رستگاران در روز قیامت ایشانند.^۱

۴- ماجرای دیگر از گریه پیامبر صلی الله علیه و آله

امام باقر علیه السلام، در این باره می‌فرماید: هرگاه حسین علیه السلام، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شد، او را به سوی خویش می‌کشید.

آنگاه به امیرالمومنین علیه السلام، می‌فرمود: او را نگاه دار. سپس خم می‌شد و وی را می‌بوسید.

امام حسین علیه السلام، می‌گفت: ای پدر، چرا گریه می‌کنی؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمودند: ای فرزند جای شمشیرها را در بدن تو می‌بوسم و گریه می‌کنم.

امام حسین علیه السلام، فرمود: پدر، آیا من کشته می‌شوم؟!

۱- گریه بر امام حسین علیه السلام، ص ۳۹، به نقل از: نفس المهموم، ح ۲۴.

فرمود: بله، سوگند به خدا که تو، پدر و برادرت کشته می شوی.
آنگاه امام حسین علیه السلام فرمود: ای پدر، آیا جایی که کشته می شویم از یک
دیگر جدا است؟!
فرمود: بله.

امام حسین علیه السلام گفت: پس چه کسی ما را زیارت می کند؟!
پیامبر فرمود: زیارت نمی کند مرا و پدر و برادرت و تو را مگر صدیقان از امت من.^۱

۵- گریه حضرت آدم علیه السلام

وقتی حضرت آدم علیه السلام از بهشت بیرون شد، تا چهل سال، گریه کرد در حالی که
از عمل خود پشیمان شده بود، خداوند متعال، توبه وی را پذیرفت و حضرت
جبرئیل بر وی نازل شد و کلماتی را به وی آموزش داد.

ایشان به آدم علیه السلام، فرمود: بگو: یا حمید به حق محمد، یا عالی به حق علی، یا فاطر به
حق فاطمه، یا محسن به حق الحسن و (یا ذالاحسان به حق) الحسن منک الاحسان.
وقتی آدم علیه السلام، به اسم امام حسین علیه السلام، رسید اشکش جاری شد و قلبش به
درد آمد و فرمود:

ای برادر (جبرئیل)، چرا در ذکر پنجمین اسم که حسین است، قلبم شکست و
اشکم جاری شد؟!

جبرئیل علیه السلام، پاسخ داد: به این فرزندت مصیبتی وارد می شود که تمام غمها،
دردها و مصیبتها، در کنار آن ناچیز است.

آدم علیه السلام، پرسید: آن مصیبت چیست؟!

۱- همان، ص ۴۰.

جبرئیل علیه السلام، شروع به تعریف واقعه‌ی کربلا کرد و فرمود: او را تشنه و غریب، بی کس و بی یار و یاور شهید می‌کنند، ای آدم، اگر او را در حالی که می‌فرمود: واعطشا واقله ناصره، می‌دید، که چگونه ندای تشنگی سر می‌داد، به طوری که تشنگی میان او و آسمان مثل دود حایل شده بود.

هیچ کس جوابش را نمی‌دهد، مگر با شمشیر، سپس ادامه داد: وی را مانند گوسفند از پشت سر ذبح می‌کنند و مال و کاروانش را به تاراج برده و غارت می‌کنند، سر او و یارانش را شهر به شهر می‌گردانند.

آورده‌اند وقتی آدم علیه السلام، این سخنان را شنید مثل مادری که جوانش را از دست داده است، بلند بلند شروع به گریستن نمود.^۱

۶- گریه و نفرین نوح علیه السلام

وقتی حضرت نوح علیه السلام، سوار بر کشتی شد، همه دنیا را سیر نمود تا به سرزمین کربلا رسید لکن ترس عجیبی به وی روی آورد، بطوری که دست‌هایش را به دعا بالا برد، پروردگارش را خواند و گفت: خدایا، من دنیا را گشتم ولی هیچ مشکلی برایم پیش نیامد، ولی وقتی به این سرزمین رسیدم، ترس و وحشت عجیبی مرا فراگرفت، بدنم لرزید و خوف شدیدی تمام وجودم را گرفت، که تا به حال این طور نشده بودم، خدایا علتش چیست؟!

جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: ای نوح در این سرزمین سبط خاتم پیغمبران صلوات الله علیهم و فرزند خاتم اوصیاء کشته می‌شود (لذا روضه آن حضرت را برای نوح علیه السلام، خواند).

۱- داستان‌هایی از گریه بر امام حسین علیه السلام، ص ۱۴.

نوح علیه السلام، که متقلب شده بود، اشک‌هایش سرازیر شد و فرمود: قاتل او کیست؟! ^۱

جبرئیل پاسخ داد: او نفرین شده اهل هفت آسمان و زمین است.

لذا حضرت نوح علیه السلام، قاتلین امام حسین علیه السلام، را لعنت نمود و به راه خود ادامه داد.^۱

۷- گریه ابراهیم علیه السلام

وقتی خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام، را با ذبح اسماعیل امتحان کرد و وی، سالم از این امتحان خداوند بیرون آمد، به وی وحی شد، ای ابراهیم محبوب‌ترین خلق، نزد تو کیست؟! ^۲

عرض کرد: پروردگارا، خلقی نیافریدی که پیش من محبوب‌تر از حبیب تو محمد صلی الله علیه و آله، باشد.

خداوند متعال فرمود: آیا او را بیش‌تر دوست داری یا خودت را؟! ^۱

عرض کرد: او را بیش‌تر دوست می‌دارم.

خطاب رسید: آیا ذبح فرزند او به ظلم و ستم، پیش تو دردآورتر است یا ذبح فرزندت به دست خودت به اطاعت من؟! ^۲

پاسخ داد: خدایا کشته شدن وی به دست دشمنان برای قلبم دردآورتر است.

در اینجا خداوند فرمود: ای ابراهیم گروهی که خود را از امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، می‌پندارند، فرزندش حسین علیه السلام، را بعد از وی به ظلم و ستم می‌کشند و به خاطر این کارشان سزاوار خشم من می‌گردند، در این هنگام ابراهیم علیه السلام، از شنیدن مصائب آن حضرت ناله زد و دلش به درد آمده و صدای خود را به گریه بلند نمود.^۲

۱- همان، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۲۸.

۸- گریه موسی علیه السلام

آورده‌اند: یک روز موسی علیه السلام، با حضرت یوشع بن نون علیه السلام، در حال سیر در زمین بودند که به سرزمین کربلا رسیده و کفش ایشان پاره و خاری به کف پایش فرو رفته و پایش خون آمد.

در این هنگام سر به طرف آسمان بلند نموده و فرمود: خدایا چه بدی از من سر زده بود که دچار این بلا شدم.

خداوند به او وحی و روضه کربلا را فرمود: اینجا حسینم را شهید می‌کنند اینجا خونش را می‌ریزند، من می‌خواستم خون و حزن تو با او موافق باشد.

حضرت موسی علیه السلام فرمود: خدای حسین کیست؟!

وحی رسید: او سبط مصطفی صلی الله علیه و آله و پسر علی علیه السلام است.

موسی ناراحت و گریان شد و فرمود: قاتلش کیست؟!

خطاب رسید: نفرین شده ماهیان دریاها، وحشی‌های بیابان‌ها و پروندگان هوا است.

حضرت موسی علیه السلام دستانش را بالا گرفته و یزید را لعنت نمود و حضرت یوشع بن نون علیه السلام نیز گریان، دعای آن حضرت را آمین گفت.^۱

۹- موسی علیه السلام و مناجات

حضرت موسی علیه السلام، در مناجات خویش عرض کرد: خدایا به چه جهت امت پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را بر سائر امت‌ها فضیلت دادی؟!

خداوند فرمودند: به ده صفت (نماز- زکات- روزه - حج- جهاد- جمعه-

جماعت - قرآن - علم - عاشورا)

موسی گفت: خدایا عاشورا دیگر چیست!؟

خطاب رسید: گریه و عزاداری و مرثیه خوانی برای فرزند محمد ﷺ است.

ای موسی، هر کس از بندگانم که در آن زمان گریه و عزاداری کنند و برای وی مهموم و مغموم گردند، بهشت را برای وی، جاودان خواهم نمود و هر بنده‌ای که مال خود را در محبت فرزند پیغمبر ﷺ، صرف کند، به او برکت دهم و در برابر هر دره‌می که خرج کرده، هفتاد برابر به او عنایت خواهم نمود، او را عافیت می‌دهم و گناهانش را می‌آمرزم تا وارد بهشت گردد.

سپس فرمود: قسم به عزت و جلالم هر کس در روز عاشورا یا در غیر آن برای حسین ﷺ، یک قطره اشک بریزد، ثواب صد شهید را برای وی می‌نویسم.^۱

۱۰- گریه حضرت خضر ﷺ

آورده‌اند: حضرت موسی ﷺ، به حضرت خضر نبی ﷺ، رسید و بعد از احوال‌پرسی، موسی ﷺ، برای خضر ﷺ، از مناقب و فضائل آل پیامبر و سپس مصائب و ابتلائات آن‌ها نقل فرمود، تا قضیه به امام حسین ﷺ، رسید که در این هنگام صدای آن‌ها به ناله و گریه بلند شد.^۲

۱۱- گریه حضرت عیسی و لعنت قاتلین امام حسین ﷺ، توسط ایشان

حضرت عیسی (ﷺ) با حواریون خود در بیابان سیاحت می‌کردند که در اثناء راه، مسیرشان به کربلا افتاد

شیری را مشاهده کردند که جلو راه آن‌ها را گرفته و نمی‌گذارد رد شوند.

حضرت عیسی ﷺ، جلوی شیر آمد و گفت: چرا ما را رها نمی‌کنی!؟

۱- همان، ص ۳۵.

۲- همان، ص ۴۰.

ناگاه به امر خداوند شیر به زبان در آمد و با زبان فصیح پاسخ داد: به شما راه نمی دهم تا اینکه قاتل حسین علیه السلام را لعنت کنید.

عیسی علیه السلام پاسخ داد: حسین کیست؟!

شیر گفت: او نوه دختری محمد صلی الله علیه و آله و پسر علی علیه السلام است.

حضرت عیسی علیه السلام نالان و گریان شد و فرمود: قاتلش کیست؟!

شیر گفت: یزید - او نفرین شده همه وحشی ها و درندگان است، خصوصاً در ایام عاشورا.

(لذا خلاصه ای از روضه کربلا را خواند و عیسی علیه السلام و حواریون وی، شروع به گریه کرد، کردند.

عیسی علیه السلام با همان حال یزید را لعنت نمود و شیر از آن جا دور شد.^۱

۱۲- نوحه سرایی حضرت زکریا علیه السلام

حضرت زکریا از خداوند درخواست کرد تا اسماء پنج تن آل عبا را به وی بیاموزد.

وقتی وی اسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیه السلام و امام حسن علیه السلام را به زبان می آورد، هم و غم هایش برداشته می شد.

ولی وقتی اسم امام حسین علیه السلام را می آورد، گریه گلوگیر او شده و نفس نفس می زد.

لذا از خداوند پرسید: خدایا چرا این گونه می شود و چرا وقتی نام حسین علیه السلام، را به زبان می آورم، اشک از چشمانم سرازیر شده و نفسم منقطع و هیجانی می شود.

۱- همان، ص ۴۵ و ۴۶.

خداوند متعال، حضرت زکریا علیه السلام را از قصه امام حسین علیه السلام باخبر نمود و روضه کربلا را برای آن حضرت تعریف نمود و به او فرمود: کهیعض.

کاف: اسم کربلا است.

ها: هلاک شدن عترت طاهره.

یا: یزید قاتل ظلم کننده بر حسین علیه السلام.

صاد: صبر حسین علیه السلام، بر مصائب، است.

آورده اند، وقتی حضرت زکریا این کلمات را شنید تا سه روز درب مسجد را بست و خود تنها در مسجد مشغول گریه و زاری و مرثیه خوانی شد.^۱

ای حسینی که جهان در محنتت خون گرید

آسمان بر تو و قبر و وطن خون گرید

گلشن عشق بود کربلایت اما

عوض خنده گل این چمنت خون گرید

جامه پوشید ترا زینت و هنگام وداع

دید بر پیکرتو پیراهنت خون گرید

بسکه با نیزه به جانت زده اند

هر سر موی تو بر زخم تنت خون گرید

شد کفن کهنه حصیری به تن صد چاکت

زخم های بدنت بر کفنت خون گرید

همه از داغ تو گریند ولی باز حسین

دیده تو به یتیم حسنت خون گرید

درشب یازدهم انجمنی بود ترا

۱- همان، ص ۵۰.

دل ما از غم انجمنت خون گرید
نیمی از راه بلا را تو به سر پیمودی
عالمی بر سر دور از بدنت خون گرید
ز غمت بسکه دل ما خون است
دل آن سوخته چون چشم منت خون گرید.^۱

نتیجه گیری

نتیجه ای که از این مقاله به دست می آید این است، که هدف خداوند از ذکر مصیبت این امام همام و ثواب های بی شمار بر آن و حتی ذکر آن برای انبیاء بزرگش، نشانه زنده نگه داشتن این مصیبت عظمی است، لذا وظیفه ما در عصر کنونی نیز همین است که تا می توانیم اهداف حسین بن علی علیه السلام، را برای همگان مشخص کنیم، چنانچه فرمودند: کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا.

منابع

۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی، *ارمغان شهید*، ترجمه: مُسکَن الفؤاد، جلد، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، دفتر انتشارات اسلامی - قم، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ ش
۲. ابن قولویه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، ترجمه: ذهنی تهرانی، جلد، انتشارات پیام حق - تهران: چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.

۱- همان، ص، ۵۱ به نقل از: کتاب گل های اشک، ص ۱۱۱.

۳. عطائی اصفهانی، علی، گریه بر امام حسین علیه السلام، قم: امیر العلم، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.

۴. میرخلفزاده، علی، داستان‌هایی از گریه بر امام حسین علیه السلام، قم: محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش.

علم از دیدگاه شهید مطهری

رضا مؤذنی*

چکیده

باتوجه به این که علم جزء جدا نشدنی زندگی بشر است و ابهاماتی در برخورد با این مقوله در زندگی روزمره بر ایمان مطرح است در این نوشتار سعی داریم که علم را از دیدگاه شهید مطهری رحمته الله علیه بررسی نماییم. موضع اسلام درباره علم، علم مورد تایید اسلام و این مطلب که آیا علم به تنهایی برای سعادت انسان کافی است یا خیر اساس مطالبی است که به آن خواهیم پرداخت. تاکید فراوان اسلام به علم آموزی از یک سو و برداشتن انواع محدودیت‌ها در علم آموزی از سوی دیگر بر اهمیت این بررسی می‌افزاید. پس از روشن شدن این مطلب به این نتیجه خواهیم رسید که علم به تنهایی برای سعادت کافی نیست و با انضمام عقل و ایمان است که به غایت درجه کارایی خود می‌رسد.

واژه‌های کلیدی

علم، وجوب علم، اسلام، عقل، ایمان، شهید مطهری.

مقدمه

علم موضوعی است که انسان از بدو تولد با فعال شدن مدارکات حسی خود آن را تجربه کرده و به لذت آن نایل می‌شود؛ اما با این گستره علوم گاهی دچار سردرگمی و ابهاماتی در علم آموزی و نوع علمی که باید آموخت می‌شود و

* - طلبه حوزه علمیه واحد برادران.

فراموش می‌کند که این علم ابزاری است برای سعادت و گناه، خود آن را به عنوان هدف قرار داده و سعی می‌کند با همان بال، پرواز نماید؛ غافل از این که یک بال، به تنهایی برای پرواز و نیل به هدف کافی نیست.

اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای برای علم قایل شده و آن را فریضه نامیده و همه قیود را از پای این فریضه باز کرده است، به همین دلیل محدودیتی برای آن قایل نشده است برخلاف برخی دیگر از واجبات که مقید به زمان و مکان و ... هستند. بنابر آنچه در روایات آمده است فریضه علم، جنسیت، مکان، زمان، و حتی کیش و آیین نمی‌شناسد. از این مطلب که بگذریم هر علمی که به حال جامعه مسلمین سودمند باشد مصداق فریضه و واجب کفایی است و از این جهت هم نمی‌توان هیچ قیدی به پای علم زد و علوم را به اسلامی و غیر اسلامی تقسیم نمود. هر چند از جهات دیگری می‌توان چنین تقسیمی را پذیرفت.

بعد از آشنایی با علم و وجوب علم‌آموزی و دانستن علم مورد نظر اسلام، باید بدانیم کسب این علم اگر چه لازم است ولی به تنهایی کافی نیست و با کسب ایمان است که می‌توان علم را از آفات حفظ نمود. از سوی دیگر با علم‌آموزی می‌توان کسب ایمان نمود و همین‌طور با کمک عقل می‌توان بر گنجینه علوم خویش افزود. از این روی علم بدون ایمان و ایمان بدون علم کافی نبوده و همین‌طور علم بدون تعقل هم بدون پشتوانه است.

چیستی علم

اگرچه علم یک امر بدیهی است اما استاد شهید مطهری رحمته‌الله علیه در قالب الفاظ، آن را این‌گونه بیان نموده‌اند:

«بینش وسیع و گسترده انسان درباره جهان، محصول کوشش جمعی بشر است که در طی قرون و اعصار، روی هم انباشته شده و تکامل یافته است. این بینش که تحت ضوابط و قواعد و منطق خاص در آمده نام «علم» یافته است. علم به معنی اعم یعنی مجموع تفکرات بشری درباره جهان که شامل فلسفه هم می شود، محصول کوشش جمعی بشر است که نظم خاص منطقی یافته است.»^۱

همچنین پس از تعریف ایمان چنین نتیجه گرفته اند که:

«تفاوت عمده و اساسی انسان با جانداران دیگر (که ملاک «انسانیت» او است و انسانیت وابسته به آن است) علم و ایمان است.»^۲

توصیه به علم در اسلام

استاد، اهمیت اسلام به مسأله علم و علم آموزی را کم نظیر می دانند و اهمیت آن را در متن دستورات دین چنین بیان می کنند:

«از قدیمترین زمانی که کتب اسلامی تدوین شد در ردیف سایر دستورهای اسلامی، از قبیل نماز و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، بابی هم تحت عنوان «باب وجوب طلب العلم» باز شده و علم به عنوان یکی از فرایض شناخته شده است.»^۳

از طرفی اسلام تمام موانع و قیود برای علم آموزی را از سر راه طالب علم برداشته است. شهید مطهری با ذکر چهار حدیث این قیود و رفع آن ها را این گونه بیان می نمایند:

۱. «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» می فرماید: جستجو و طلب علم بر هر مسلمان واجب است. هیچ استثنائی ندارد، حتی از لحاظ زن و مرد هم استثنائی

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۴.

۲- همان.

۳- مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۲۵۷.

ندارد، چون مسلم یعنی مسلمان، خواه مرد باشد و خواه زن، به علاوه این که در بعضی از نقل‌های کتب شیعه که در «بحار الانوار» نقل می‌کند، کلمه «و مسلمه» هم تصریح و اضافه شده است. این حدیث می‌فرماید فریضه علم یک فریضه عمومی است و اختصاص به طبقه‌ای یا صنفی یا جنسی خاص ندارد. ممکن است یک چیز مثلاً بر جوانان فرض باشد نه بر پیران، بر حاکم فرض باشد و نه بر رعیت، یا بر رعیت فرض باشد نه بر حاکم، وظیفه مرد باشد نه وظیفه زن، مانند جهاد و نماز جمعه که فقط بر مردان فرض است و بر زنان فرض نیست، اما این فریضه که نامش فریضه علم است بر هر مسلمانی فرض است و هیچ‌گونه اختصاصی ندارد.

۲. «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد». ممکن است فریضه و تکلیفی از لحاظ زمان محدودیت داشته باشد و نشود در هر زمانی به او پرداخت. مثلاً روزه‌های واجب وقت و زمانش معین است و آن ماه مبارک رمضان است. حتی نماز از لحاظ ساعت شبانه روز وقت معینی دارد و فقط در ساعات معین باید انجام گیرد. حج واجب است اما در همه وقت نمی‌شود آن را بجا آورد، موسم معین دارد و آن ماه ذی‌الحجه است، ولی فریضه علم محدود به هیچ وقت، هیچ زمان و هیچ سن و سال نیست و اگر وقت روزه، ماه رمضان و وقت حج، ماه ذی‌الحجه و وقت نماز ظهر مثلاً از ظهر تا نزدیک غروب است، وقت تحصیل علم از گهواره تا گور است.

۳. «اطلبوا العلم و لو بالصین». یعنی علم را جستجو و تحصیل کنید و به دست آوردید ولو در چین، ولو این که مستلزم این باشد که به دورترین نقاط جهان مانند چین سفر کنید. ظاهراً علت این که نام چین برده شده این است که در آن روز از چین به عنوان دورترین نقاط جهان که مردم آن روز می‌توانستند به آن جاها بروند نام برده می‌شده، و یا علت این است که در آن زمان چین به عنوان یک مهد علمی و صنعتی معروف بوده است. این حدیث می‌گوید: تحصیل علم، جا و مکان

معین ندارد. ممکن است یک تکلیف و فریضه از لحاظ جا و مکان محدودیت داشته باشد و نشود آن را در همه جا انجام داد. مثلاً اعمال حج از لحاظ محل و مکان هم مقید و محدود است. مسلمانان حتماً باید اعمال حج را در مکه، در همان سرزمینی که توحید و اسلام از آن جا طلوع کرد و به سایر جهانیان رسید، در اطراف خانه‌ای که به دست ابراهیم و فرزند پاک نهادش بنا شد انجام یابد. مسلمانان نمی‌توانند با هم توافق کنند و نقطه دیگری را برای اعمال حج انتخاب کنند. پس این تکلیف از این نظر محدودیت دارد، اما در انجام فریضه علم هیچ نقطه معین در نظر گرفته نشده، هر جا که علم هست آنجا جای تحصیل و به دست آوردن است، می‌خواهد مکه باشد یا مدینه، مصر باشد یا شام یا عراق، یا دورترین نقاط جهان. می‌خواهد در مشرق باشد یا مغرب.

۴. جمله‌ای از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده به این عبارت: «الحكمة ضالة المؤمن يأخذها اينما وجدها»، یا به این تعبیر: «كلمة الحكمة ضالة المؤمن فحيث وجدها فهو احق بها» یعنی حکمت گمشده مؤمن است، و هر کس که چیزی گم کرده آن را در هر نقطه که پیدا کند معطل نمی‌شود و برمی‌دارد. در فرا گرفتن علم، یگانه شرط این است که آن علم درست و صحیح و مطابق با واقع و حقیقت باشد، شما به آن کسی که علم و حکمت را از او فرا می‌گیرید کار نداشته باشید. این احادیث، قید و محدودیت را در باب علم از لحاظ صرف ارتباط، یعنی از لحاظ کسانی که یک نفر مسلمان علم خود را از آنها فرا می‌گیرد برداشته است. زیرا ممکن است یک وظیفه‌ای از این نظر محدود باشد. مثلاً نماز جماعت را باید به یک نفر اقتداء کرد، اما شرط دار، شرطش این است که مسلمان باشد، مؤمن باشد، عادل باشد. اما در تعلیم و تعلم هیچ‌یک از این شرط‌ها منظور نشده.^۱

۱- مطهری، مرتضی، ده گفتار، صص ۱۶۸-۱۷۱.

البته این کلام استاد به این معنی نیست که سخن افراد مختلف در مقام علم آموزی از آن‌ها به یک نحو نقلی شود بلکه میزان اعتماد و دقت و نکته سنجی متعلم علم در هر مقام و نزد افراد مختلف متفاوت می‌باشد. آن‌چه در ذیل این بحث (توصیه اسلام به علم) شایسته است به آن پرداخته شود منطق قرآن و سیره امامان معصوم علیهم‌السلام در مورد علم و علم آموزی به عنوان دو رکن اصلی اسلام است.

الف- منطق قرآن

«منطق قرآن درباره علم به شکلی است که قابل تخصیص و اختصاص نمی‌باشد. [یعنی کسی از آن استثنا نشده است و حقی مخصوص برای افراد خاص هم نیست] قرآن علم را نور و جهل را ظلمت می‌داند و می‌فرماید مطلقاً نور بر ظلمت ترجیح دارد.

قرآن صریحاً مسائلی را به عنوان موضوع مطالعه و تفکر پیشنهاد می‌کند که همان‌هاست که نتیجه مطالعه آن‌ها علوم طبیعی و ریاضی و زیستی و تاریخی و غیره است که امروز در دنیا می‌بینیم.

قرآن کتابی است که اولین مرتبه که نازل شد سخن خود را با «خواندن»، «علم» و «کتابت» آغاز کرد. وحی قرآن با تذکر اینها آغاز گشت.^۱ و در جای دیگر می‌گویند:

«همین که در نخستین آیات وحی می‌فرماید: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾.^۲ عبارت «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ

۱- مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۲۶۱.

۲- علق/۱-۴.

يَعْلَمُ ﴿بهترین شاهد است بر عنایت فوق العاده اسلام به تعلیم و تعلم. همچنين عبارت ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ اشاره‌ای است به قلم که مظهر سواد و نوشتن است.

آیات دیگر

﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱
﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾^۲

آیه دیگر

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۳
پس در این جهت که اسلام به طور کلی دعوت به تعلیم و تعلم کرده است، یعنی هدف اسلام و یکی از خواسته‌های اسلام، عالم بودن امت اسلامی است بحثی نیست.^۴

ب. سیره ائمه دین عليهم السلام

در این بخش نیز شهید مطهری رحمته الله عليه با استناد به تقریر و سیره امام که برای شیعه حجت است موضع تاییدی اسلام نسبت به علم را ثابت می‌کنند. ایشان می‌نویسند:
«از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، مسلمین با علوم جهان آشنا شدند و انواع علوم را از یونان و هند و ایران ترجمه کردند. از طرفی می‌دانیم ائمه اطهار عليهم السلام از انتقاد و خرده‌گیری به کارهای خلفا کوتاهی نمی‌کردند. کتاب‌های علمای شیعه پر است از این انتقادها. اگر نظر اسلام درباره علم نظر منفی و مخالف بود و

۱- زمر/۹.

۲- قصص/۸۰.

۳- بقره/۲۶۹.

۴- مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۲ و ۲۳.

علم خراب کننده و منهدم کننده دین می‌بود، ائمه اطهار علیهم‌السلام این عمل خلفا را که دستگاه وسیعی از مترجمین و ناقلین به وجود آورده بودند و انواع کتب نجومی، منطقی، فلسفی، طبی، حیوان‌شناسی، ادبی و تاریخی ترجمه شد انتقاد می‌کردند، همان‌طوری که بعضی کارهای دیگر خلفا را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند.^۱

بسیار شایسته است تا عملکرد مسلمین در مورد این توصیه‌ها را بررسی کنیم؛ چراکه با بررسی آن می‌توان علت قوت یافتن جامعه اسلامی را به دست آورد و در این زمان به کار برد و همین‌طور با این بررسی می‌توانیم عواملی را که مانع بهرمندی از این دستور الهی است بیابیم و در مقابله با این خطری که جامعه امروزی ما را تهدید می‌کند هوشیار باشیم. لذا ادامه این بحث را به ذکر این دو مطلب به بیان استاد شهید اختصاص می‌دهیم:

علل و عوامل سرعت مسلمانان در علوم مختلف

شهید مطهری سرعت و پیشرفت مسلمانان در علوم را مرهون همین سفارشات اکید اسلام به علم و به خصوص برداشتن تمامی قیود در علم آموزی می‌داند. عبارت استاد در کتاب خدمات متقابل ایران و اسلام در این زمینه چنین است:

«یکی از علل سرعت پیشرفت مسلمین در علوم این بوده است که در اخذ علوم و فنون و صنایع و هنرها تعصب نمی‌ورزیدند و علم را در هر نقطه و در دست هر کس می‌یافتند از آن بهره‌گیری می‌کردند و به اصطلاح امروز روح تساهل بر آن‌ها حکم فرما بوده است. چنان‌که می‌دانیم در احادیث نبوی به این نکته توجه داده شده است که علم و حکمت را هر کجا و در دست هر کس پیدا کردید آن را فرا گیرید.»^۲

۱- مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۲۶۰.

۲- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۸۷.

«مسلمین اهمیت نمی‌دادند که علوم را از دست چه کسی می‌گیرند و به وسیله چه اشخاصی ترجمه و نقل می‌شود و به دست آنها می‌رسد، بلکه براساس آنچه از پیشوای عظیم‌الشأن خود آموخته بودند، خود را به دلیل این که اهل ایمانند صاحب و وارث اصلی حکمت‌های جهان می‌دانستند و حکمت را نزد دیگران امری عاریت تصور می‌کردند معتقد شده بودند که علم و ایمان نباید از یکدیگر جدا زیست کنند. معتقد بودند که حکمت در محیط بی‌ایمانی غریب و بیگانه است و وطن حکمت قلب اهل ایمان است. بدیهی است که جمله: «کلمة الحکمة ضالة المؤمن فحيث وجدها فهو احق بها» همه این معانی و مفاهیم را دربردارد. این بود که مسلمین تمام همت و سعیشان این بود که بر علوم و معارف جهان دست یابند.»^۱

علل متروک ماندن دستور علم آموزی در برخی دوره‌های تاریخ اسلام

ایشان سه دلیل عمده در این جهت ذکر می‌کنند که عبارتند از:

۱. یکی از علل این امر حوادثی بود که در اوضاع اجتماعی مسلمین، ابتدا به وسیله دستگاه‌های خلافت پدید آمد و بعد دنبال شد. ناهمواری‌ها در زندگانی مسلمین به وجود آمد، یک جامعه طبقاتی درست شد که با منظور اسلام ابدأ وفق نمی‌کرد. جامعه منقسم شد به یک طبقه فقیر و بدبخت که نان خود را به زحمت می‌توانست به دست آورد، و یک طبقه مسرف و مبذر و مغرور که نمی‌دانست با آنچه در چنگال دارد چه بکند. وضع زندگی عمومی وقتی که شکاف بردارد زمینه برای اجرا و عمل و توجه به این دستورها باقی نمی‌ماند و بلکه عواملی پیدا می‌شود که این گونه دستورها اجرا نگردد.

۲. علت اینکه دستورهای اسلام در باب علم زمین خورد این بود که آنچه که اسلام به حساب علم و تشویق عموم به تعلیم و با سواد شدن و فضیلت علم گفته بود همه به حساب عالم و تشویق به احترام و دست‌بوسی و فضیلت عالم گذاشته

۱- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۸۸.

شد. مردم به جای این که توجه پیدا کنند که خودشان سواد پیدا کنند و تا حدی که مقدر است خودشان و فرزندانشان با سواد و عالم شوند، توجه‌شان معطوف شد به این که اجر و فضیلت را در احترام و خضوع نسبت به علماء کسب کنند.

۳. هر دسته و طبقه و صنفی از علماء اسلام، محکم چسبیده‌اند که مقصود رسول اکرم ﷺ از آن علمی که فرموده «فريضة» است همان علمی است که ما داریم.^۱

پس آن چه از این گفتار برای ما حاصل می‌شود این است که تنها راه یافتن تعالی علمی برای جامعه اسلامی عمل به احادیث و احیای این مطلب در زندگی مسلمانان و جوامع آنهاست.

در این بخش به سومین مطلبی که استاد به عنوان آسیب‌شناسی علم‌آموزی مطرح نمودند می‌پردازیم.

کدام علم؟

استاد در این زمینه می‌نویسد:

«در متن سخنان رسول اکرم ﷺ تقييد و تحديد و تفسير شده که مقصود چه علمی است، اما نه تحت عنوان این که فلان علم باشد یا فلان علم، بلکه تحت عنوان علم نافع، علمی که دانستن آن فایده برساند و ندانستن آن ضرر برساند. هر علمی که متضمن فایده و اثری باشد و آن فایده و اثر را اسلام به رسمیت بشناسد یعنی آن اثر را اثر خوب و مفید بداند، آن علم از نظر اسلام خوب و مورد توصیه و تشویق است. پس حسابش روشن است. باید دید اسلام چه چیز را فایده و چه چیز را ضرر می‌داند. هر علمی که به منظوری از منظوره‌ای فردی یا اجتماعی اسلام کمک می‌دهد و ندانستن آن، سبب زمین خوردن آن منظور می‌گردد آن

۱- مطهری، مرتضی، ده گفتار، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

علم را اسلام توصیه می‌کند، و هر علمی که در اهداف اسلامی تأثیر ندارد اسلام درباره آن علم نظر خاصی ندارد، و هر علم که تأثیر سوء دارد با آن مخالف است.^۱

باید دید از نظر اسلام چه چیزی به وجوب عینی یا وجوب کفائی لازم و واجب است. و اگر راه انجام آن تکلیف، تحصیل علم و یاد گرفتن باشد باید گفت تحصیل آن علم هم واجب و لازم است.

از این رو باید دید چه اموری است که از نظر جامعه اسلامی لازم و واجب است و آن امر بدون یاد گرفتن و تعلیم و تعلم قابل انجام نیست پس علم آن کار هم واجب می‌شود بنابراین فریضه علم از هر جهت تابع میزان احتیاج جامعه است. و به این نحو می‌توان نوع علمی که فراگیری آن در اسلام مورد تأکید قرار گرفته است، مشخص نماییم.

استاد در این رابطه در کتاب کلیات علوم اسلامی در تعریف علوم اسلامی چنین می‌آورند:

«علمی که موضوع و مسایل آن‌ها اصول یا فروع اسلامی است و یا چیزهایی است که به استناد آن‌ها آن اصول و فروع اثبات می‌شود واجب است تحصیل و تحقیق شود زیرا شناختن و دانستن اصول دین اسلام برای هر مسلمانی واجب عینی است و شناختن فروع آن واجب کفایی است. شناختن قرآن و سنت هم واجب است، زیرا بدون شناخت قرآن و سنت شناخت اصول و فروع اسلام غیر میسر است و همچنین علمی که مقدمه تحصیل و تحقیق این علوم است نیز از باب «مقدمه واجب» واجب است.

[از سوی] «علوم فریضه» که بر مسلمانان تحصیل و تحقیق در آن‌ها واجب است منحصر به علوم فوق نیست بلکه هر علمی که بر آوردن نیازهای لازم جامعه

۱- مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۲۵۹.

اسلامی موقوف به دانستن آن علم و تخصص و اجتهاد در آن علم باشد بر مسلمین تحصیل آن، از باب به اصطلاح «واجب تهیوی» واجب و لازم است. توضیح این که اسلام دینی جامع و همه جانبه است، دینی است که تنها به یک سلسله پندها و اندرزهای اخلاقی و فردی و شخصی اکتفا نکرده است، دینی است جامعه ساز. آنچه که یک جامعه بدان نیازمند است، اسلام آن را به عنوان یک واجب کفایی فرض کرده است. مثلاً جامعه نیازمند پزشک است، از این رو عمل پزشکی واجب کفایی است ... و چون پزشکی موقوف است به تحصیل علم پزشکی قهراً علم پزشکی از واجبات کفایی است ... این است که همه علوم که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است جزء «علوم مفروضه اسلامی» قرار می‌گیرد و جامعه اسلامی همواره این علوم را «فرائض» تلقی کرده است.^۱

حاصل این کلام این که: «علم یا خودش هدف است و یا مقدمه است برای هدفی. هر جا که خودش هدف است واجب است. مانند اصول عقاید. هر جا هم که خودش هدف نیست اگر هدفی از هدف‌های اسلام وابسته به آن باشد، از باب مقدمه واجب، واجب می‌شود.»^۲

آیا علم به تنهایی کافی است؟

تا بدین جا با اهمیت علم و نوع علمی که باید آموخت از نظر اسلام آشنا شدیم. حال جای این سؤال باقی است که آیا علم به تنهایی کافی است؟ استاد مطهری، رابطه علم را با تعقل و تفکر و به خصوص با ایمان، بررسی نموده‌اند. حاصل کلام استاد این است که علم همراه با تعقل و ایمان است که

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۵، ص ۳۶.

۲- مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۵.

سودمند و نتیجه بخش است. از این رو در این گذر به رابطه علم و تعقل و علم و ایمان خواهیم پرداخت.

علم و عقل

استاد در این رابطه می‌فرماید:

«تفکر بدون تعلیم و تعلم امکان‌پذیر نیست. مایه اصلی تفکر تعلیم و تعلم است و این که در اسلام دارد که تفکر عبادت است. [و این] غیر از این است که تعلم عبادت است. و آنچه در باب تفکر داریم بیشتر است از آنچه که در باب تعلم داریم. مثلاً: افضل العباده للتفکر یا: لآعباده کالتفکر...»^۱

استاد شهید در مورد لزوم همراه بودن عقل و علم می‌فرماید:

«عقل یک حالت غریزی و طبیعی دارد که هر کسی دارد ولی، علم، عقل را تربیت می‌کند؛ عقل باید با علم پرورش پیدا کند. در نهج البلاغه و هم در حدیث از عقل و علم این گونه تعبیر شده که گاهی به علم گفته‌اند «عقل مسموع» و به عقل گفته‌اند «علم مطبوع»؛ یعنی به عقل، علم اطلاق شده و به علم، عقل، با این تفاوت که یکی را گفته‌اند «مطبوع» یعنی فطری و دیگری را «مسموع» یعنی اکتسابی. و روی این نکته خیلی تاکید شده است که عقل مسموع و علم سمعی و اکتسابی آن وقت مفید است که علم و عقل مطبوع و آن علم فطری به کار بیفتد؛ یعنی انسان‌هایی که فقط گیرنده هستند مثل یک انبار می‌باشند. این انسان‌ها شدیداً در روایات تخطئه شده‌اند ... علم مسموع اگر به مطبوع ضمیمه نشود کافی نیست؛ یعنی انسان آنچه را که از بیرون می‌گیرد باید با آن نیروی باطنی، با آن خمیر مایه و با آن نیروی تجزیه و تحلیل خود بسازد تا یک چیزی از آب درآید.»^۲

علم و ایمان

استاد شهید رحمته الله ناکارآمدی علم به تنهایی را چنین بیان می‌کنند:

۱- همان، ص ۲۱.

۲- همان، ص ۱۹۱.

«امروز غالبا دریافته‌اند که سیانتیسم (علم‌گرایی محض) و تربیت علمی خالص، از ساختن انسان تمام ناتوان است. تربیت علمی خالص، نیمه انسان می‌سازد نه انسان تمام (محصول این تربیت، ماده خام انسان است نه انسان ساخته شده)، انسان توانا و قدرتمند می‌سازد نه انسان با فضیلت، انسان تک‌ساختی می‌سازد نه انسان چندساختی. امروز همه دریافته‌اند که عصر علم محض به پایان رسیده است و یک خلاء آرمانی جامعه‌ها را تهدید می‌کند»^۱

جناب استاد علم و ایمان را جدا ناشدنی می‌دانند ایشان می‌فرمایند:

«خیال می‌کردند که علم کافی است؛ اگر ما عدالت و اخلاق را بشناسیم و به آنها عالم باشیم کافی است برای این که اخلاقی و عادل باشیم ولی عمل نشان داد که اگر علم منفک از ایمان بشود، نه تنها برای اخلاق و عدالت مفید نیست بلکه مضر هم هست. مصداق قول سنایی می‌شود که چون دزدی با چراغ آید، گزیده‌تر برد کالا»^۲

همچنین در کتاب ده گفتار چنین آورده‌اند:

«شکی نیست که علم به تنهایی ضامن سعادت جامعه نیست. جامعه، دین و ایمان لازم دارد، همان‌طوری که ایمان هم اگر مقرون به علم نباشد مفید نیست بلکه و بال است. «قطع ظهیری اثنان عالم متهتک و جاهل متنسک»^۳ اسلام نه عالم بی‌دین می‌خواهد نه جاهل دیندار»^۴

همچنین در مورد عدم کفایت علم و دین نسبت به یکدیگر این گونه فرموده‌اند:

«تجربه‌های تاریخی نشان داده است که جدائی علم و ایمان خسارت‌های غیر قابل جبرانی به بار آورده است. ایمان را در پرتو علم باید شناخت. ایمان در

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۴.

۲- مطهری، مرتضی، آزادی معنوی، ص ۹۴.

۳- دو دسته کمر مرا شکستند عالم فاسد و جاهل مقدس مآب.

۴- مطهری، مرتضی، ده گفتار، ص ۱۸۴.

روشنائی علم از خرافات دور می ماند و با دور افتادن علم از ایمان، ایمان به جمود و تعصب کور و با شدت به دور خود چرخیدن و راه به جایی نبردن تبدیل می شود. آن جا که علم و معرفت نیست ایمان مؤمنان نادان وسیله ای می شود در دست منافقان زیرک که نمونه اش را در خوارج صدر اسلام و در دوره های بعد به اشکال مختلف دیده و می بینیم^۱

«آن جا که ایمان بوده و علم نبوده است مساعی بشر دوستانه افراد صرف اموری شده که نتیجه زیاد و احیاناً نتیجه خوب به بار نیآورده است و گاهی منشا تعصبها و جمودها و احیاناً کشمکش های زیانبار شده است.

آن جا که علم بوده و جای ایمان خالی مانده است مانند برخی جوامع عصر حاضر، تمام قدرت علمی صرف خودخواهی ها و خودپرستی ها، افزون طلبی ها، برتری طلبی ها، استثمارها، استعبادها، نیرنگ ها و نیرنگ بازی ها شده است.

دو سه قرن گذشته را می توان دوره پرستش علم و گریز از ایمان دانست. دانشمندان بسیاری معتقد شدند که همه مشکلات بشر با سرانگشت علم گشوده خواهد شد ولی تجربه خلاف آن را ثابت کرد. امروز اندیشمندی یافت نمی شود که نیاز انسان را به نوعی ایمان ولو ایمان غیر مذهبی که به هر حال امری ماورای علم است انکار کند.^۲

استاد، همچین در توصیفات زیبا، پیوند علم و ایمان را این گونه بیان می کنند:

«علم به ما روشنائی و توانائی می بخشد و ایمان عشق و امید و گرمی. علم ابزار می سازد و ایمان مقصد. علم سرعت می دهد و ایمان جهت. علم توانستن است و ایمان خوب خواستن. علم می نمایاند که چه هست و ایمان الهام می بخشد که چه باید کرد. علم انقلاب برون است و ایمان انقلاب درون. علم جهان را جهان آدمی می کند و ایمان روان را روان آدمیت می سازد. علم وجود انسان را به صورت افقی

۱- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲ ص ۳۶.

۲- همان.

گسترش می‌دهد و ایمان به شکل عمودی بالا می‌برد. علم طبیعت‌ساز است و ایمان انسان‌ساز. هم علم به انسان نیرو می‌دهد، هم ایمان، اما علم نیروی منفصل می‌دهد و ایمان نیروی متصل. علم زیبایی است و ایمان هم زیبایی است [ولی] علم زیبایی عقل است و ایمان زیبایی روح. علم زیبایی اندیشه است و ایمان زیبایی احساس. هم علم به انسان امنیت می‌بخشد و هم ایمان [اما] علم امنیت برونی می‌دهد و ایمان امنیت درونی. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها، طوفان‌ها، ایمنی می‌دهد و ایمان در مقابل اضطراب‌ها، تنهایی‌ها، احساس بی‌پناهی‌ها، پوچ‌انگاری‌ها. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند و ایمان انسان را با خودش^۱

نتیجه‌گیری

حاصل این که زمان آن است که جامعه اسلامی هویت خویش را باز یابد و به این دعوت احیاگر علم‌آموزی پاسخ مثبت دهد و مرز میان دانش‌ها را برداشته و در آموختن علمومی که به حال او سودمند است کوتاهی نورزد و در کنار علم از مشعل راهنمای ایمان برای تشخیص حق از باطل و گریز از راهزنان راه دانش بهره‌گیرد.

منابع

۱. مطهری، مرتضی، آزادی معنوی، چاپ بیست و یکم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۴.

۲. مطهری، مرتضی، بیست گفتار، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷.
۳. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، چاپ شصت و چهارم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
۴. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ سی ام، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۱.
۵. مطهری، مرتضی، ده گفتار، چاپ بیست و هفتم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۸.
۶. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، چاپ سیزدهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵.
۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۵، چاپ دهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۵.